

بحران اقتصادی و تغییر رژیمهای سیاسی

مارک جی. گازیوروسکی

ترجمه: حمیرا مشیرزاده

چکیده: در این مقاله نقش بحرانهای اقتصادی در ایجاد تغییر در رژیمهای سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. با استفاده از روش آماری معروف به تحلیل تاریخ روینداد و مجموعه جدیدی از داده‌ها که همه موارد تغییر رژیم در ۹۷ کشور از بزرگترین کشورهای جهان سوم را در برمی‌گیرد، مدل‌هایی چند متغیری از فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری ارائه شده است. یافته اصلی این است که بحرانهای تورمی و بحرانهای رکودی هر دو احتمال فروپاشی را افزایش می‌دهند اما باعث افزایش احتمال گذار نمی‌شوند. تأثیر مثبت تورم بالا که در طول زمان کاهش یافت و در اواسط دهه هفتاد به پایان رسید، از نظر تأیید نسبی استدلالهای اخیر در مورد شرایط متغیری که بر روند ایجاد مردم سالاری تأثیر می‌گذارند، حائز اهمیت بود. متغیرهای تبیینی دیگری که به عنوان عوامل مهم تعیین‌کننده تغییر رژیم ظاهر می‌شوند، مؤید اظهارنظرهای دیگری هستند که در آثار مختلف مطرح شده‌اند. مدل‌های فروپاشی و گذار که در اینجا ارائه شده‌اند عوامل مکمل مهمی را نشان می‌دهند و حاکی از آنند که فرآیند عمیقتر و نسبتاً یکنواخت ایجاد مردم سالاری هم در وضعیتی ایجاد می‌شود که فروپاشی می‌تواند رخ دهد و هم در وضعیتی که امکان گذار وجود دارد.

مقدمه

یکی از مهمترین موضوعات در سیاست مقایسه‌ای یا تطبیقی (comparative politics) طی دو دهه اخیر، رابطه میان بحرانهای اقتصادی و تغییر رژیمهای سیاسی داخلی

بوده است. بعد از انتشار اثر راهگشای گیلرمو اودانل^(۱) بسیاری از نویسندگان چنین استدلال کرده‌اند که بحرانهای اقتصادی ممکن است باعث فروپاشی مردم سالاری شوند. بسیاری از نویسندگان مدل‌های پیچیده‌ای ارائه کرده‌اند که براساس آنها بحرانهای اقتصادی همراه با برخی شرایط زمینه‌ساز باعث چنین فروپاشی‌هایی می‌گردند. دیگران برآنند که بحرانهای اقتصادی ممکن است باعث تغییر رژیم در جهت مخالف نیز بشوند یعنی گذار به مردم سالاری را تسهیل کنند. عده‌ای بر آنند که بحرانهای اقتصادی در گذشته باعث فروپاشی نظام‌های مردم سالار می‌شدند، اما دیگر چنین نقشی ندارند. در بسیاری از آثار متأخر در مورد تغییر رژیمها از جمله کار اودانل رهیافت نظری بسیار متفاوتی اتخاذ شده است. با این همه، این فکر که بحرانهای اقتصادی می‌توانند باعث تغییر در رژیمها شوند، کماکان مورد پذیرش بسیاری از نویسندگان است.

علی‌رغم پذیرش وسیع این فکر، پژوهش تجربی در این موضوع تنها به مطالعات موردی ای (case studies) محدود بوده که در چند کشور پیشرفته آمریکای لاتین صورت گرفته است. ثابت شده که این مطالعات موردی متقاعد کننده نیستند و تلاش چندانی برای بررسی موضوع در نمونه‌های وسیعتری از کشورها صورت نگرفته است. در نتیجه بسیاری از پرسشها بدون پاسخ مانده‌اند: آیا رابطه نظام‌مندی میان بحرانهای اقتصادی و تغییر رژیم وجود دارد؟ آیا بحرانهای اقتصادی هم باعث فروپاشی مردم سالاری و هم موجب گذار به مردم سالاری می‌شوند؟ آیا این بحرانها همراه با برخی شرایط زمینه‌ساز باعث فروپاشی یا گذار می‌گردند؟ آیا در تأثیر آنها در طول زمان تغییری ایجاد شده است؟ آیا عوامل تعیین کننده فروپاشی و گذار اساساً مشابهند یا متفاوت؟

در اینجا من با تحلیل مجموعه وسیعی از داده‌های مربوط به کشورهای مختلف و با استفاده از روشهای آماری به این پرسشها خواهم پرداخت. از آنجا که تغییر رژیم پدیده‌ای ذاتاً پویاست، در تحلیل خود از داده‌های مربوط به سریهای زمانی برای ۷۵ کشور جهان سوم و روش آماری شبه رگرسیونی با نام «تحلیل تاریخ رویداد» (event history analysis) استفاده می‌کنم. این روش مراقدر می‌سازد مجموعه داده‌ها را با دقت بیشتری تحلیل کنم. یافته‌های مهم متعددی مطرح می‌شوند که ژرف‌نگریهای جالبی در پرسشهای فوق محسوب می‌گردند و راههای پر ثمری را برای پژوهشهای آتی آشکار خواهند ساخت.

بحران اقتصادی و تغییر رژیم

پیش از اثر اولیه اوداتل در مورد این موضوع، بخش اعظم آثار مربوط به عوامل تعیین کننده نوع رژیمهای سیاسی و تغییر در رژیمهای سیاسی معطوف به عوامل ساختاری وسیعی بود که منتهی به اقتدارگرایی (authoritarianism) یا مردم سالاری تلقی می شدند. عواملی که بیشتر مورد بررسی قرار می گرفتند شامل مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی - اقتصادی مربوط به توسعه اقتصادی یا «نوسازی» بودند، از جمله سطح درآمد سرانه، میزان سواد و آموزش، میزان شهرنشینی و کیفیت و گستره رسانه‌های ارتباطی. بر اساس نظریه نوسازی، سطوح پایین این عوامل به اقتدارگرایی و سطوح بالا به مردم سالاری منتهی می شوند. از آنجا که این عوامل ارتباط نزدیکی با سطح توسعه اقتصادی دارند، کشورها همراه با توسعه اقتصادی به شکلی تدریجی از اقتدارگرایی به مردم سالاری گذار خواهند کرد.^(۲) بسیاری از نویسندگان دیگر همین مشرب، برآنند که توسعه اقتصادی سرمایه‌داری با کمک به ظهور طبقه متوسط،^(۳) بورژوازی،^(۴) یا طبقه کارگر^(۵) که خواهان کسب قدرت در دولت هستند، فشار اجتماعی فزاینده‌ای برای برقراری مردم سالاری به وجود می آورد.

علاوه بر این عوامل اقتصادی و اجتماعی مربوط به توسعه، برخی نویسندگان بر اهمیت شرایط ساختاری اجتماعی، نظیر همگنی اجتماعی (societal homogeneity)، برابری کم یا معتدل، توزیع نسبتاً متوازن قدرت در میان گروههای اجتماعی و وفاداریهای فراگیر یا شکافهای متقاطع (cross-cutting cleavages) به عنوان عوامل تسهیل کننده مردم سالاری تأکید می کنند.^(۶) دیگران با این استدلال که ویژگیهایی چون تساهل (tolerance)، اعتماد (trust)، مساوات گرایی (egalitarianism)، و تمایل به مصالحه (compromise) پیش شرطهای مردم سالاری هستند، بر فرهنگ سیاسی تأکید دارند.^(۷) گفته می شود این ویژگیها باعث می گردند پروتستانیسم به نسبت کاتولیسیسم، اسلام، کنفوسیانیسم یا بودیسم برای مردم سالاری مناسبتر باشد.^(۸)

مجموعه دیگری از عوامل ساختاری که می تواند بر رژیمهای سیاسی تأثیر گذارد، عبارت است از ماهیت نهادهای سیاسی. تصور می شود که در رژیمهای مردم سالار ویژگیهای نهادینی که باعث ثبات و مصالحه می شوند، تداوم مردم سالاری را تسهیل می کنند. از جمله این ویژگیها می توان به موارد ذیل اشاره کرد: میزان نهادینگی،^(۹) ترتیبات انجمنی (consociational arrangements)، نظامهای حزبی منسجم (تجزیه نشده)، قواعد انتخاباتی مبتنی بر رأی

اکثریت، و نظامهای پارلمانی و نه ریاستی.^(۱۱) استدلال هانتینگتون^(۱۲) درباره اهمیت نهادینگی در مورد رژیمهای اقتدارگرا نیز صادق است، اما انجمن‌گرایی (consociationalism)، ساختار نظام حزبی، قواعد انتخاباتی، و نوع نظام مجریه عمده‌تاً نامربوط هستند و بنابراین می‌توان فرض کرد که تأثیر زیادی در روند ایجاد مردم‌سالاری در این رژیمها ندارند. بارزترین و متغیرترین ویژگی نهادی رژیمهای اقتدارگرا نقشی است که ارتش در سیاست ایفا می‌کند. در بیشتر آثار اولیه در مورد مداخله نظامیان در سیاست بر ماهیت استثنایی و موقتی این مداخله تأکید می‌شد^(۱۳) و به طور ضمنی این مسأله مطرح می‌گردد که رژیمهای اقتدارگرای نظامی به احتمال قوی از قدرت صرف نظر می‌کنند و شاید به نسبت رژیمهایی که غیر نظامیان در راس آن هستند، بیشتر اجازه دهند روند ایجاد مردم‌سالاری شکل گیرد. در آثار متأخر، این دیدگاه به چالش کشیده شده است و چنین استدلال می‌شود که یک «حرفه‌ای‌گرایی جدید»^(۱۴) یا وضعیت خاص فردی^(۱۵) معمولاً باعث شده‌اند نظامیان نقش مهمتری در سیاست ایفا کنند و در نتیجه در مقابل رها کردن قدرت و اجازه ایجاد مردم‌سالاری به نسبت غیر نظامیان مقاومت بیشتری نشان دهند.

سرانجام، برخی نویسندگان وضعیت سیاسی و اقتصادی بین‌المللی مؤثر بر رژیمهای سیاسی، از جمله میراث استعماری،^(۱۶) وابستگی اقتصادی،^(۱۷) روابط با ابرقدرتها،^(۱۸) تأثیر نمایشی (demonstration effect) مردم‌سالاری در کشورهای همسایه،^(۱۹) و سایر ابعاد محیط بین‌الملل^(۲۰) را مشخص کرده‌اند.

حجم عظیمی از پژوهشهای تجربی نشان داده که بسیاری از این عوامل ساختاری تأثیر زیادی بر رژیمهای سیاسی دارند.^(۲۱) اما نظریه‌های تغییر رژیم که تنها بر عوامل ساختاری از این نوع تأکید دارند، ذاتاً مشکل‌آفرین هستند: اگر چه در این نظریه‌ها عواملی که تغییر رژیم را تسهیل می‌کنند مشخص می‌شود، به فرآیندهایی که عملاً این تغییر را ایجاد می‌کنند، توجه نمی‌گردد و در نتیجه نظریه‌های مزبور نمی‌توانند علل را کاملاً تبیین کنند.^(۲۲) این فرآیندها که نوعاً شامل کودتاهایی که به حکومت نظامیان منجر می‌شود یا اعتراضهای توده‌ای منتهی به مردم‌سالاری هستند، عبارتند از «رفتار استراتژیک بازیگران سیاسی در وضعیت تاریخی عینی».^(۲۳) اگر چه بسیاری از آثار متأخر در مورد تغییر رژیم به شکل محدودی بر این «رفتار استراتژیک» تأکید دارند،^(۲۴) آثار بیشتری به بررسی «وضعیت‌های تاریخی عینی» پرداخته‌اند که در تغییر رژیمها مؤثرند. این آثار بر دو نوع از وضعیت‌های تاریخی عینی تأکید دارند: عوامل ساختاری (نظیر

عواملی که در بالا مورد بحث قرار گرفت) که قابلیت یک جامعه برای تغییر رژیم را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ و رویدادهای همزمان مهم نظیر بحرانهای اقتصادی یا جنگ که موجب فرآیندهای تغییر رژیم می‌شوند. در برخی از این مطالعات چنین استدلال شده که تغییر رژیم بویژه زمانی محتمل است که هر دو وضعیت تاریخی انضمامی وجود داشته باشند: هنگامی که رویدادهای موجهه همراه با برخی عوامل ساختاری خاص رخ می‌دهند که به عنوان شرایط زمینه‌ساز عمل می‌کنند، تأثیر این رویدادها بر تغییر رژیم افزایش می‌یابد.

مهمترین مطالعه از این نوع که معمولاً به آن اشاره می‌شود، تک نگاشت اودانل (۲۵) است. او بر آن است که بحرانهای اقتصادی ناشی از به پایان رسیدن مرحله «آسان» صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات (Import Substitution Industrialization (ISI) و ناتوانی برزیل و آرژانتین در «تعمیق» اقتصادهایشان و در نتیجه، رفتن به مرحله «دشوار» راهبرد جایگزینی واردات تحت رژیمهای جذب‌کننده (incorporating regimes) باعث فرو پاشیدن رژیمهای مردم‌سالارانه یا نیمه مردم‌سالارانه در این کشورها در اواسط دهه ۱۹۶۰ شد. به گفته اودانل بسیاری از نخبگان بر این باور بودند که این بحرانها تنها وقتی خاتمه خواهند یافت که رژیمهای دیوان سالار - اقتدارگرا و «انحصارگر» (exclusionary) جایگزین این رژیمها شوند، زیرا تحت رژیمهای «جذب‌کننده» نمی‌توان از سرکوب برای کاهش دستمزدها و در نتیجه نیل به مرحله دشوار راهبرد جایگزینی واردات استفاده کرد. اودانل به طور ضمنی بر آن بود که یکی از شرایط ضروری زمینه‌ساز برای فروپاشیدن این رژیمهای جذب‌کننده، سطح نسبتاً بالایی از توسعه اقتصادی است که هم باعث ظهور یک طبقه کارگر «سیاسی شده» می‌شود که باید سرکوب گردد و هم مرحله «آسان» جایگزینی واردات را به پایان می‌رساند. در این وضعیت، بحرانهای اقتصادی با رژیمهای جذب‌کننده ناسازگار بودند و بنابراین باعث فروپاشی این رژیمها شدند. اودانل در مطالعات بعدی خود (۲۶) این بحث را تعدیل کرد و آن را در مورد کشورهای دیگر نیز به کار گرفت.

یکی دیگر از مطالعات اصلی از این نوع، تک نگاشت لینتس (Linz) است. او چنین استدلال می‌کند که مردم سالاری وقتی فرو می‌پاشد که حکومتهای موجود نتوانند برخی مسایل بسیار مهم را حل کنند. [در نتیجه این ناتوانی در حل مسایل مهم] بحران مشروعیت به وجود می‌آید که باعث می‌شود بازیگرانی که نسبت به مردم سالاری وفادار نیستند یا «شبه وفادار» (semiloyal) هستند، رژیم دموکراتیک را ویران سازند. لینتس تعدادی از شرایط زمینه‌ساز که

ممکن است این فرآیند را تسهیل کنند، مشخص می‌سازد، از جمله ناهمگنی اجتماعی، نظام ریاستی، نظام حزبی چند پاره، سلطه رهبران ایدئولوژیک و نه عمل‌گرا، و کنار گذاشتن رهبرانی که با رژیمهای اقتدارگرای قبلی متحد بودند. از جمله مشکلات لاینحلی که باعث فرو ریختن مردم سالاری می‌شوند، بحرانهای اقتصادی هستند، اما مشکلات مزبور به بحرانهای اقتصادی محدود نمی‌شوند.

این مطالعات راهگشا باعث شد نسلی از دانش پژوهان به همین سبک به مطالعه تغییر رژیمها بپردازند. (۲۸) اگر چه کار اودانل با انتقادات وسیعی روبرو شد، (۲۹) بسیاری از دانش پژوهان با بررسی این مسأله که چگونه ممکن است تنشهایی که ریشه در فرآیندهای توسعه اقتصادی دارند باعث فرو ریختن مردم سالاری شوند، به رقابت با آن برخاسته‌اند. (۳۰) سایر پژوهشگران که به همین شکل از اودانل الهام گرفته‌اند، فروپاشی مردم سالاری را به عنوان پیامد بحرانهای اقتصادی ناشی از شرایط ساختاری بسیار متفاوتی، نظیر گذار از مراحل مختلف سرمایه‌داری (۳۱)، وابستگی اقتصادی (۳۲)، و بحران بدهی کشورهای جهان سوم (۳۳) به تصویر می‌کشند. پژوهشگرانی نظیر کافمن (۳۴) اسکیدمور (۳۵) و والرستاین (۳۶) که به روشنی از رهیافت ساختارگرای اودانل دور می‌شوند برآنند که بحرانهای اقتصادی همراه با رشد آهسته یا منفی یا تورم بالا - صرف نظر از عللشان - ممکن است باعث فرو ریختن مردم سالاری شوند. بیشتر این نویسندگان به طور ضمنی برآنند که مردم سالاری بیشتر در کشورهای فرو می‌پاشد که در مراحل «میانی خطرناک» توسعه هستند. در این مراحل، بی‌ثباتی سیاسی به این علت که طبقات پایین و متوسط سیاسی شده‌اند، اما هنوز از سطح زندگی پایینی برخوردارند، شدید است. (۳۷)

بعد از استقرار رژیمهای دموکراتیک در بسیاری از کشورهای جهان سوم در اوایل دهه هشتاد، تعدادی از نویسندگان مدلهای مشابهی ارائه کردند که بر اساس آنها بحرانهای اقتصادی موجب گذار به مردم سالاری می‌شوند. (۳۸) این نویسندگان برآنند که بحرانهای اقتصادی می‌توانند هم مشروعیت رژیمهای دموکراتیک و هم رژیمهای اقتدارگرا را از بین ببرند و به این ترتیب نه تنها موجب فرو ریزش نظامهای مردم سالار می‌شوند، بلکه صرف نظر از نوع رژیم موجود باعث تغییر رژیم می‌گردند. بسیاری از نویسندگانی که رهیافتی معطوف به فرآیند (process-oriented) دارند معمولاً به بحرانهای اقتصادی به عنوان عوامل شتابزا در گذار به مردم سالاری اشاره می‌کنند، حتی اگر صراحتاً این بحرانها را در مدل خود جذب نکنند. (۳۹)

رِمِر (Remmer) (۴۰) تغییر دیگری در این موضوع کلی ایجاد کرد. او بر آن است که

بحرانهای اقتصادی همراه با بدهی خارجی که در دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین شکل گرفت، مانند بحرانهای قبلی موجب فروپاشی مردم سالاری نشد، زیرا برخی از شرایط زمینه ساز در این مقطع، بسیار متفاوت [از مقاطع پیش] بود. از میان این شرایط متفاوت می توان به موارد زیر اشاره کرد: تلاش بیشتر ایالات متحده برای پیشبرد مردم سالاری، دگرگونیهای دیگر در شرایط سیاسی بین المللی، ایستارهای جدید نسبت به مردم سالاری در میان نخبگان اقتصادی و نظامی، رهیافتهای عمل گراتر و فراگیرتر به حکومت دموکراتیک، و رویدادهای تاریخی در برخی کشورها. به نظر رمر این شرایط متفاوت تأثیر نامساعد بحرانهای اقتصادی بر مردم سالاری را خنثی و حتی گذار به مردم سالاری را تسهیل می کند. هانتینگتون^(۴۱) افکار مشابهی را در سطحی کلی تر بیان می کند و بر آن است که «موج سوم» ایجاد مردم سالاری که بسیار متفاوت از امواج پیشین بود، در اواسط دهه ۱۹۷۰ در نتیجه گسترش هنجارهای دموکراتیک، تلاشهای فعالتر قدرتهای غربی و کلیسای کاتولیک برای پیشبرد مردم سالاری، بحرانهای اقتصادی و سایر مشکلات اجرایی موجود در رژیمهای غیر دموکراتیک، تغییر در شرایط اقتصادی - اجتماعی و سایر عوامل، آغاز شد.

بر اساس بحث بالا، پنج فرضیه وسیع مطرح می شوند که می توان آنها را به صورت تجربی مورد بررسی قرار داد:

۱ - بحرانهای اقتصادی هم موجب فروپاشی مردم سالاری و هم گذار به مردم سالاری می شوند.

۲ - عوامل ساختاری متعددی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند نیز در فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری (به طریقی که نشان دادیم) تأثیر دارند.

۳ - بحرانهای اقتصادی همراه با سطح نسبتاً بالایی از توسعه، شرایط اجتماعی و سیاسی که لیتنس مورد بحث قرار داد، و شاید عوامل ساختاری دیگری، موجب فروپاشی مردم سالاری و شاید گذار به مردم سالاری می شوند.

۴ - نقش بحرانهای اقتصادی در فرو ریختن مردم سالاری در طول زمان کاهش یافت و در دهه ۱۹۸۰ کم اهمیت شد، حال آنکه در این دهه نقش این بحرانها در گذار به مردم سالاری افزایش یافت و اهمیت پیدا کرد.

۵ - بحرانهای اقتصادی و شاید برخی عوامل ساختاری، به طرق اساساً مشابهی بر

فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری تأثیر دارند و در کل باعث تغییر رژیم می‌شوند، نه اینکه فقط در جهت خاصی رژیم را تغییر دهند.

در ادامه این مقاله به ارزیابی این فرضیه‌ها می‌پردازیم.

سنجه‌های تجربی و نمونه

برای بررسی نقش بحرانهای اقتصادی به عنوان عامل فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری، نخست لازم است نقاط مشخصی را در زمانی که در آن رژیمهای سیاسی در نمونه (sample) مناسبی از کشورها از دموکراتیک به غیر دموکراتیک تبدیل شدند، یا برعکس، تعیین کنیم. اکثر سنجه‌های کمی (quantitative measures) موجود^(۴۲) در مورد مردم سالاری مبتنی بر مقیاسهای ترتیبی (ordinal scales) هستند که کشورها را بر اساس «درجه مردم سالاری» رده‌بندی می‌کنند. اگر چه برخی از این نوع سنجه‌ها امتیازاتی دارند،^(۴۳) اشکال اصلی‌اشان از نظر هدفی که ما در اینجا دنبال می‌کنیم آن است که رژیمهای دموکراتیک را از رژیمهای غیر دموکراتیک به وضوح متمایز نمی‌کنند و بنابراین به ما اجازه نمی‌دهند موارد مشخص تغییر رژیم را به شکل روشنی تعیین کنیم. برای مثال سنجه مردم سالاری بولن،^(۴۴) برزیل را در مقیاسی ۱۰۰ امتیازی در سال ۱۹۶۰ در رده ۹۰/۵ و در سال ۱۹۶۵ در رده ۶۰/۹ قرار می‌دهد. حال آنکه این ارزشها کودتای ۱۹۶۴ برزیل را به عنوان موردی از تغییر رژیم به وضوح مشخص نمی‌کند. با چنین سنجه‌ای، تغییر رژیم را تنها می‌توان با این فرض تعیین کرد که حرکت در طول مقیاس در حد مشخصی (برای مثال ۲۰ امتیاز) یا گذار از ارزشی خاص (مثلاً ۸۰) مواردی از تغییر رژیم را نشان می‌دهد. مفروضه‌هایی از این نوع دل‌بخواانه هستند و بنابراین رضایت بخش تلقی نمی‌شوند.

برای انجام تحقیق، مجموعه‌ای از داده‌ها را ارائه می‌کنم که سنجه‌ای قطعی برای تمایز میان رژیمهای دموکراتیک و غیر دموکراتیک بدست می‌دهد و به این ترتیب امکان آن را فراهم می‌سازد که موارد بارز تغییر رژیم را تشخیص دهیم.^(۴۵) این سنجه رژیمهای سیاسی را تحت عناوین دموکراتیک، نیمه دموکراتیک و غیر دموکراتیک طبقه‌بندی می‌کند.^(۴۶) ترجیح دادم به جای دو مقوله از سه مقوله استفاده کنم، زیرا روشن بود که در بسیاری از کشورها رژیمهایی حاکمند که نه کاملاً دموکراتیک هستند و نه واقعاً غیر دموکراتیک محسوب می‌شوند. تغییرات مشخصی نیز در جهت تبدیل این نوع رژیمها به دو نوع دیگر یا تبدیل دو نوع دیگر به این نوع

عملاً رخ می‌دهد. داده‌های مربوط به این سنجه را برای ۹۷ کشور جهان سومی با جمعیت حداقل یک میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ و برای مقاطع زمانی که از استقلال آنها یا زمانی که «دولت مدرن»^(۲۷) در آنها برای نخستین بار شکل گرفت، شروع می‌شود و تا سال ۱۹۹۲ ادامه می‌یابد، جمع‌آوری کرده‌ام. تمرکز من بر کشورهای جهان سوم است زیرا تقریباً همه موارد تغییر رژیم در دوره بعد از جنگ دوم جهانی (یعنی دوره‌ای که داده‌های کمی نظام‌مند در سطح وسیعتری وجود دارد) در این کشورها رخ داده‌اند و نیز به این سبب که شرایط سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در جهان سوم تفاوت بنیادینی با وضعیت کشورهای توسعه یافته و کشورهای اروپای شرقی دارد. کشورهای کوچک را کنار گذاشتم زیرا این کشورها معمولاً وضعیتی غیر عادی دارند و بنابراین ممکن است باعث ایجاد تعریف در تحلیل شوند.

تعریف من از سه نوع رژیم عمدتاً مبتنی بر تعریف دایموند، لیتتس و لیپست است:^(۲۸)

مردم سالاری: رژیمی است که در آن شرایط زیر وجود دارد: (۱) رقابت معنا دار و گسترده‌ای میان افراد و گروه‌های متشکل برای کسب همه موقعیتهای مؤثر در قدرت حکومت، در فواصل منظم و بدون کاربرد زور؛ (۲) سطح بالایی از مشارکت سیاسی برای گزینش رهبران و سیاستها، به نحوی که هیچ گروه اجتماعی عمده (بالغی) مستثنی نیست؛ و (۳) سطح کافی آزادیهای مدنی و سیاسی برای تضمین تمامیت رقابت و مشارکت سیاسی.

نیمه مردم سالاری: رژیمی که در آن میزان چشمگیری از رقابت و آزادی سیاسی وجود دارد، اما قدرت مؤثر مقامات منتخب بسیار محدود است، یا رقابت احزاب سیاسی با تزییقاتی روبرو است، یا آزادی و عدالت در انتخابات نادیده گرفته می‌شود. در نتیجه، پیامدهای انتخابات با وجود رقابتی بودن، به شدت از اولویتهای مردم دور است؛ و/یا آزادیهای مدنی و سیاسی چنان محدودند که برخی از سمت‌گیرها یا منافع سیاسی نمی‌توانند تشکیل یابند یا عرضه شوند.

غیر مردم سالاری: رژیمی که در آن رقابت یا آزادی سیاسی معنادار وجود ندارد.

من با استفاده از این تعاریف، منابع تاریخی متعددی^(۲۹) را بررسی کردم تا مشخص شود چه زمانی رژیم سیاسی در هر کشور، از یکی از این انواع به دیگری تغییر کرده است. این فرآیند به سربهای زمانی سالانه با طول متفاوت برای ۹۷ کشور منتهی شد و نشان داد که چه نوعی رژیمی در هر سال وجود داشته و تغییر رژیم در چه زمانی صورت گرفته است. در اکثر موارد، تشخیص

نمونه‌های بارز تغییر رژیم آسان بود زیرا از طریق تغییر حکومت (معمولاً بعد از یک کودتا یا انتخابات آزاد)، یا از طریق ابتکار اعلام شده، یا در نتیجه یک وضعیت اضطراری یا یک سیاست غیر دموکراتیک صورت گرفته بود. در برخی موارد تغییر رژیم تدریجاً شکل گرفته بود، نه بر اثر رویدادی مشخص - معمولاً به این شکل که حکومت به گونه فزاینده‌ای در مقابل مخالفان سرکوبگر می‌شد. بنابراین با وجودی که تعیین زمان دقیق تغییر رژیم در این موارد دشوار بود، تعیین سالهایی که طی آن تغییرات صورت گرفته بود مشکل نبود. از آنجا که «سالها» واحد زمانی تحلیل در این مقاله هستند، اطمینان داریم که ارزیابیهای من از نظر اهداف این بررسی مناسب بوده‌اند. فهرست کاملی از این داده‌ها، همراه با توصیف جزئیات روند گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل مشروح در مورد هر کشور و نیز جزئیات تاریخی که راهنمای من در طبقه‌بندی‌هایم بوده‌اند، در صورت نیاز قابل ارایه است. (۵۰)

جدول ۱ متغیرهای تبیینی را که در تحلیل به کار رفته‌اند نشان می‌دهد. دو متغیر بحران اقتصادی (تورم و نرخ رشد واقعی اقتصادی) میزان و شدت بحرانهای تورمی و رکودی خفیف را نشان می‌دهند. این دو مهمترین انواع بحرانهای اقتصادی هستند که در آثاری که در بالا بررسی کردیم مطرح شده‌اند. من این متغیرها را با محاسبه میانگین متحرک دو ساله نرخ تورم و میزان رشد اقتصادی واقعی، ساختم. ارزش آنها در سال y میانگین متغیرهای بنیادین در سالهای $y-1$ و $y-2$ هستند.^(۵۱) فرض من این بود که افراد تنها بر مبنای وضعیت اقتصادی موجود عمل نمی‌کنند بلکه وضعیت اقتصادی گذشته نزدیک نیز بر اعمال آنها تأثیر دارد. از آنجا که این میانگین‌های متحرک نرخ میانگین رشد اقتصادی و تورم را در دو سال به شکل تجمعی در سالی می‌دهند که تغییر رژیم در آن صورت گرفته یا نگرفته، امتیاز دیگر این سنج‌ها این است که ما را مطمئن می‌کنند که آثار علی تورم یا نرخ رشد منفی یا آهسته بر تغییر رژیم را بررسی می‌کنیم و نه عکس آن را.

علاوه بر این دو متغیر بحران اقتصادی، متغیرهای تبیینی مربوط به همه عوامل ساختاری را که در بالا مورد بررسی قرار گرفت و می‌توان آنها را به سهولت اندازه گرفت و تعداد مشاهدات مربوط به آنها نیز نسبتاً زیاد است، در تحلیل گنجانده‌ام؛ به چند دلیل: اولاً، برای افزایش جزئیات مدل‌های چند متغیری، حتی الامکان تعداد زیادی از متغیرهای ساختاری را که به عنوان متغیرهای کنترل در تحلیل عمل می‌کردند، آورده‌ام. ثانیاً، اگر چه کانون توجه این مقاله به طور خاص بحرانهای اقتصادی است، افزودن این متغیرها باعث افزایش تحول فرآیندهای علی می‌شود که

جدول ۱. متغیرهای تبیینی مورد استفاده در تحلیل

متغیرهای بحران اقتصادی	نرخ تورم (تورم)، نرخ رشد واقعی اقتصادی (رشد واقعی اقتصادی)
متغیرهای اقتصادی و اجتماعی و ساختار اجتماعی	درآمد سرانه شاخص تقسیم‌بندیهای قومی-زبانی (ش ت ق ز)
متغیرهای فرهنگ سیاسی	درصد کاتولیکها به کل جمعیت و درصد مسلمانان به کل جمعیت
متغیرهای نهادسیاسی	نظام ریاستی (ریاستی)، رژیم نظامی، نهادنگی / طول عمر رژیم فعلی (طول عمر رژیم)، نهادنگی / سال از زمان استقلال (طول استقلال)، نهادنگی / تعداد سالهای قبل تحت رژیمهای دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک (سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک)
متغیرهای بین‌المللی	وابستگی تجاری نسبت کشورهای دموکراتیک موجود در منطقه (مردم‌سالاری در منطقه)
سایر متغیرها	امریکای لاتین، سال تقویمی (سال)

در تغییر رژیم مؤثرند. سرانجام، مدل‌های تقارنی (conjunctural models) تغییر رژیم که در آثار اودانل، لینتس و دیگران به طور ضمنی مطرح شده‌اند، این امکان را مطرح می‌کنند که هر یک از عوامل ساختاری که در بالا مورد بحث قرار گرفتند، ممکن است تأثیر بحرانهای اقتصادی بر تغییر رژیم را به شکلی مشابه تقویت کنند و بنابراین باید در تحلیل گنجانده شوند.

متغیرهای تبیینی دیگری نیز در جدول ۱ آمده‌اند. درآمد سرانه واقعی نماینده عوامل اجتماعی - اقتصادی مربوط به توسعه است که در بالا مورد بحث قرار گرفت. شاخص تقسیم‌بندی قومی - زبانی (ش ت ق ز) سنجه ناهمگنی (heterogeneity) اجتماعی است. متغیرهایی که درصد کاتولیکها و مسلمانان به کل جمعیت را نشان می‌دهند نمایندگان عوامل فرهنگی همراه با این مذاهب هستند. نظام ریاستی (ریاستی) و رژیم نظامی متغیرهای جعلی یا ظاهری (dummy variables) هستند که نشان می‌دهند آیا کشور نظام ریاستی دارد و شاخه اجرایی را نظامیان کنترل می‌کنند یا نه. طول عمر رژیم و طول استقلال مدت زمانی را که رژیم کنونی سرکار بوده و یک دولت مستقل (یا مدرن) برقرار بوده است، نشان می‌دهد؛ این متغیرها

نمایندگان طول عمر نهادهای سیاسی رژیم کنونی و کشور هستند و بنابراین سنجه‌های نسبی برای نهادینگی محسوب می‌شوند. سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک تعداد سالهای استقرار رژیمهای دموکراتیک یانیمه دموکراتیک را در کشور نشان می‌دهد و سنجه‌ای نسبی برای قدرت نهادهای دموکراتیک است. وابستگی تجاری مجموع صادرات و واردات کشور تقسیم به تولید ناخالص داخلی آن است که سنجه‌ای رایج برای وابستگی اقتصادی محسوب می‌گردد. نسبت کشورهای دموکراتیک در منطقه (مردم سالاری در منطقه) نماینده «اثر نمایشی» همسایگان دموکراتیک است.^(۵۲) آمریکای لاتین متغیر ظاهری برای نشان دادن این است که آیا کشور در آمریکای لاتین واقع شده یا خیر و من از آن برای کنترل برخی از آثار خاص منطقه‌ای استفاده خواهم کرد. سال تقویمی (سال) برای بررسی آن است که آیا شرایط مؤثر در روند ایجاد مردم سالاری در دوره مورد بررسی تغییر کرده است یا نه. از آنجا که تورم، رشد واقعی اقتصادی، درآمد سرانه، طول عمر رژیم، طول استقلال و سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک در انتهای بالایی حدود تغییراتشان به شدت مؤرب هستند، من در تحلیل ذیل از لگاریتمهای طبیعی آنها استفاده می‌کنم.^(۵۳)

این مجموعه از متغیرهای تبیینی گر چه نسبتاً وسیع است، شامل بسیاری از متغیرهای ساختاری که عموماً می‌پندارند در مردم سالاری مؤثرند، نمی‌شود. برخی از این عوامل نظیر شکافهای متقاطع و برخی ابعاد خاص محیط بین‌الملل، به سهولت کمیّت پذیر نیستند؛ سایر عوامل نظیر نابرابری و چندپارگی نظام حزبی، کمی شده‌اند اما در مورد بسیاری از کشورها موجود نیستند. علاوه بر این، اعتبار برخی از متغیرهایی که در اینجا به کار رفته‌اند، از جمله دو سنجه مبتنی بر مذهب برای فرهنگ سیاسی و سه سنجه نهادینگی قابل مناقشه است و در مورد بقیه هم بی‌تردید ممکن است اشتباه در اندازه‌گیری صورت گیرد. این محدودیتها در داده‌ها، بررسی تأثیر برخی عوامل ساختاری در تغییر رژیم را مشکل یا ناممکن می‌سازد و مسأله اشتباه در تعیین خصوصیات در مدلهای چند متغیری ما را مطرح می‌کند. به هر تقدیر، متغیرهایی که در تحلیل به کار گرفته شده‌اند اکثر عواملی را که عموماً در تغییر رژیم بسیار مؤثر تلقی می‌شوند در برمی‌گیرند و بنابراین احتمالاً این محدودیتها چندان شدید نیستند.

در مورد متغیرهای بحران اقتصادی و برخی دیگر از متغیرهای تبیینی، کمبودهایی در مشاهدات وجود دارد بنابراین از میان ۴۳۵۱ مشاهده از ۹۷ کشور در دوره بعد از سال ۱۹۴۵ که داده‌های مربوط به تغییر رژیم در مورد آنها موجود بوده است، تنها ۱۹۵۳ مشاهده از ۷۵ کشور

برای همه متغیرهای تبیینی داده‌های معتبر داشتند.^(۵۲) این ۱۹۵۳ مورد مشاهده شامل ۲۰ تغییر رژیم از مردم سالاری به غیر مردم سالاری، ۳ مورد از مردم سالاری به نیمه مردم سالاری، ۱۶ مورد از نیمه مردم سالاری به غیر مردم سالاری، ۳ مورد از نیمه مردم سالاری به مردم سالاری، ۱۷ مورد از غیر مردم سالاری به نیمه مردم سالاری و ۲۱ مورد از غیر مردم سالاری به مردم سالاری می‌شوند. در ۱۸۷۳ مورد مشاهده شده دیگر، تغییر رژیم صورت نگرفته که از آن میان، ۳۸۵ مورد مردم سالاری، ۱۴۶ مورد نیمه مردم سالاری و ۱۳۴۲ مورد غیر مردم سالاری بوده‌اند.

از آنجا که تعداد تغییر رژیم از هر نوع در هر سال کمتر از آن است که برای تحلیل آماری مناسب باشد، تصمیم گرفتم ۳۹ تغییر رژیم از سه نوع مذکور در فوق را که رژیمهای کمتر دموکراتیک به وجود آوردند و ۴۱ مورد از سه نوعی را که رژیمهای دموکراتیک‌تر در پی داشتند، ترکیب کنم که به دو مجموعه از داده‌ها منجر شد. مجموعه اول شامل یک متغیر وابسته دو وجهی (dichotomous dependent variable) است که ارزش آن برای ۳۹ مورد مشاهده شامل تغییر رژیم در جهت کمتر دموکراتیک - که من «فروپاشی مردم سالاری» می‌نامم - «۱» است و برای ۵۳۴ مورد مشاهده دموکراتیک و نیمه دموکراتیک که امکان فروپاشی در آنها وجود داشته، اما رخ نداده، «۰» می‌باشد. دومین مجموعه از داده‌ها شامل متغیر وابسته دو وجهی مشابهی است که ارزش آن برای مشاهدات مربوط به ۴۱ مورد گذار به مردم سالاری که رژیمهای دموکراتیک‌تر به وجود آورده‌اند، «۱» و برای ۱۵۰۴ مورد مشاهده نیمه دموکراتیک و غیر دموکراتیک که این گذار به مردم سالاری می‌توانست در آنها رخ دهد و نداده، «۰» است.

هر دو مجموعه مرکب از سریهای زمانی متعدد با طول زمان متعدد از نمونه متقاطع ۷۵ کشور است. برخی از این سریهای زمانی در فروریزش مردم سالاری یا گذار به مردم سالاری به اوج می‌رسند و بقیه در مواردی که قبل از فروپاشی یا گذار بعدی داده‌های لازم موجود نیست، رد می‌شوند. هر دو مجموعه نسبتاً به خوبی در مناطق اصلی جهان سوم و در طول زمان توزیع شده‌اند. به این ترتیب، ۱۰ مورد فروپاشی در آمریکای لاتین، ۱۷ مورد در آفریقا، ۴ مورد در خاورمیانه و آفریقای شمالی، ۵ مورد در آسیای جنوبی، و سه مورد در آسیای شرقی رخ داده‌اند که ۴ مورد از آنها در دهه ۱۹۵۰، ۱۶ مورد در دهه ۱۹۶۰، ۱۳ مورد در دهه ۱۹۷۰، و ۶ مورد در دهه ۱۹۸۰ بوده است. تعدادی موارد مربوط به گذار به مردم سالاری به ترتیب در هر منطقه ۱۸، ۹، ۵، ۳، ۶ و در هر دهه ۸، ۴، ۱۲، و ۱۷ بوده است.

روشن شناسی آماری

مجموعه داده‌های سریهای زمانی و مقاطع و متغیرهای وابسته دو وجهی که در اینجا به کار گرفته‌ایم، کاربرد فنون رگرسیون استاندارد چند متغیری را ممتنع می‌سازد. خوشبختانه مجموعه‌ای از فنون آماری معروف به تحلیل تاریخ رویداد ارایه شده که پژوهشگران را قادر می‌سازد به تحلیل چند متغیری در طرحهای پژوهشی از این نوع دست یازند. از تحلیل تاریخ رویداد برای بررسی وقوع رویدادهای مشخص - نظیر ازدواج، تغییر در اشتغال، یا تغییر سیاسی از نوع خاص - در مقاطع تاریخی مورد مشاهده برای گروهی از موضوعات استفاده می‌شود. با وقوع یا عدم وقوع رویداد به عنوان متغیر وابسته دو وجهی برخورد می‌شود که در دوره زمانی پیوسته با طول زمان متفاوت برای هر موضوع در گروه مقاطع مشاهده می‌گردد. متغیرهای تبیینی که فرض می‌شود بر احتمال یا شانس وقوع (odds)^(۵۶) رویداد مؤثرند برای هر موضوع در این مقاطع زمانی مشاهده می‌شوند و به عنوان متغیرهای مستقل در رگرسیون عمل می‌کنند - مانند مدل‌های چند متغیری. وقتی مشاهدات در واحدهای مجزا مثل سال، اندازه‌گیری شوند، می‌توان از تحلیل چند متغیری لگاریتمی و یا رگرسیون لجستیکی برای تخمین ضرایب، خطاهای معیار، و کوواریانس چنین مدلی استفاده کرد.^(۵۷) در تحلیل لگاریتمی، متغیر مستقل فرضی لگاریتم طبیعی شانس وقوع - لگاریتم (شانس وقوع) - بالفعل رویداد است. از آنجا که شانس وقوع قابل مشاهده نیست به جای آن از متغیر دو وجهی استفاده می‌کنیم که نشان می‌دهد رویداد رخ داده یا نداده است.

رویداد مورد نظر ما در این بررسی فروپاشی مردم سالاری یا گذار به مردم سالاری است و متغیرهای تبیینی متغیرهایی هستند که در جدول ۱ درج شده‌اند. همانند تحلیل رگرسیون، در اینجا نیز آزمونهای t (t-tests) نشان می‌دهند که آیا هر متغیر تبیینی تأثیر چشمگیری بر متغیر وابسته دارد و یا نه. برای بررسی این مسأله که آیا بحرانهای اقتصادی همراه با برخی شرایط زمینه‌ساز موجب تغییر رژیم می‌شوند یا نه، می‌توانیم جفتهای مناسب متغیرهای تبیینی را ضرب کنیم و نتیجه را که معمولاً عبارت تعاملی (interaction term) نامیده می‌شود و دو متغیر هممه (component variables) را در یک مدل ریاضی بگنجانیم. اگر ضریب عبارت تعاملی معنادار (significant) باشد، متغیرهای تبیینی مربوطه به شکل متقارنی متغیر وابسته را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به این معنا که حضور یکی تأثیر دیگری را تقویت می‌کند. اگر عبارت تعاملی معنادار نباشد اما ضرایب دو متغیر هممه معنادار باشند، این متغیرها متغیر

وابسته را مستقل از یکدیگر تحت تأثیر قرار می‌دهند. برای کاهش تعدد خطوط مستقیم (multicollinearity) باید قبل از محاسبه عبارت تعاملی با کسر کردن میانگین (mean) دو متغیر هم‌نه، آنها را در مرکز قرار داد. این کار لطمه‌ای به برآورد ضرایب، خطای معیار یا برآورد کوواریانس مدل ریاضی نمی‌زند. (۵۸)

برای ارزیابی فرضیه ۵، می‌توانیم این نکته را بیازماییم که آیا ضرایب متغیرهای بحران اقتصادی یا سایر متغیرهای تبیینی در یک مدل ریاضی از فروپاشی مردم سالاری تفاوت معناداری با ضرایب مربوطه در یک مدل ریاضی گذار به مردم سالاری دارد یا خیر. وقتی مدل‌های چند متغیری با مجموعه‌های همسانی از متغیرهای تبیینی در نمونه‌های متفاوت برآورد می‌شوند، می‌توانیم با جمع کردن دو نمونه با هم و برآورد یک مدل بر مبنای نمونه ترکیبی (pooled sample) این مسأله را که آیا ضرایب آنها متفاوتند یا نه بیازماییم. این مدل شامل ۱) یک «عبارت جدا شده» (intercept term)؛ ۲) هر یک از متغیرهای تبیینی؛ ۳) متغیرهای ظاهری که ارزش آن برای مشاهدات در نمونه اول «۰» و در نمونه دوم «۱» است؛ و ۴) هر یک از متغیرهای تبیینی ضربدر این متغیر ظاهری است. ضرایب این گروه اخیر از متغیرها ارزشهایی برابر تفاوت‌های میان ضرایب مربوطه در دو مدل مجزا دارند؛ آمار t آنها این مسأله را که آیا این تفاوت‌ها به شکل معناداری متفاوت از صفر هستند یا نه، یعنی این را که آیا دو ضریب تفاوت معناداری باهم دارند یا نه، می‌آزماید برای آزمون اینکه آیا یک ضریب با عکس دیگری متفاوت است یا نه، می‌توانیم به جای «عبارت جدا شده» متغیری برابر «-۱» برای مشاهدات مربوط به نمونه اول و «۱» برای مشاهدات مربوط به نمونه دوم قرار دهیم، و علامت متغیرها برای مشاهدات مربوط به نمونه اول را برعکس نماییم و در غیر این صورت از روند فوق‌الذکر پیروی کنیم. ضرایب متغیرهای «گروه ۴» ارزشهایی برابر یا مجموع ضرایب مربوطه در دو مدل دارند؛ آمار t آنها این را که یک ضریب با عکس دیگری فرق دارد یا نه، می‌آزماید.

تحلیل تجربی

جدول شماره ۲ مدل‌های ریاضی تاریخ رویداد در مورد احتمال فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری را نشان می‌دهد. هر ستون برآورد ضرایب مربوط به متغیرهای تبیینی مندرج در سمت راست را همراه با شاخصهای معناداری آماری آنها ارائه می‌کند. علامت مثبت ضرایب نشان می‌دهد که متغیرهای مربوطه احتمال فروپاشی یا گذار را افزایش می‌دهند، علامت منفی نشان می‌دهد که این متغیرها باعث کاهش احتمال می‌شوند. شماره ۱ و شماره ارزشهای

متغیر وابسته در هر مدل هستند. احتمال لگاریتمی ۲ - و درصد پیش‌بینی‌های هماهنگ و ناهماهنگ، سنج‌های قدرت تبیینی هر مدل هستند. (۵۹)

از آثاری که در بالا به بررسی آنها پرداختیم می‌توان چنین استنباط کرد که همه متغیرهای مندرج در جدول شماره ۱ در امکان بقای رژیم‌های دموکراتیک و نیمه دموکراتیک مؤثرند. علاوه بر این بجز در مورد امکان همراهی متغیرهای مربوط به بحران اقتصادی با برخی از متغیرهای دیگر، دلیلی برای این فرض وجود ندارد که یک نوع ساختار علی سلسله مراتبی در میان این متغیرها وجود دارد. بنابراین، من تحلیل خود از فروپاشی مردم سالاری را با برآورد یک مدل ریاضی آغاز کردم که شامل همه این متغیرهاست جز رژیم نظامی که برای همه مشاهدات موجود در مجموعه داده‌ها ارزش صفر دارد. همان طور که در مدل ۱ جدول شماره ۲ نشان داده‌ام، ضریب لگاریتم «تورم» در این مدل حتی در سطح $0/10$ هم معنادار نیست و این نشان می‌دهد که تورم بالا تأثیر مستقلی در احتمال فروپاشی ندارد. در مقابل ضریب لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) به شکل معناداری منفی است و این حاکی از آن است که رشد اقتصادی آهسته یا منفی احتمال فروپاشی را افزایش می‌دهد.

برای بررسی این مسأله که آیا تورم بالا و رشد آهسته یا منفی همراه با هر یک از ده متغیر ساختاری دیگر یا سال تأثیری در فروپاشی مردم سالاری دارد یا خیر، ۲۲ عبارت تعاملی مرتبط را به طور مستقل به مدل ۱ اضافه کردم. تنها متغیر معنادار در سطح $0/05$ لگاریتم (تورم) * سال بود. همان گونه که در مدل ۲ نشان داده‌ام، این عبارت تعاملی ضریب منفی معناداری داشت که نشان می‌دهد تورم بالا احتمال فروپاشی را در بخش اول دوره‌ای که نمونه آن را شامل می‌شود (۱۹۵۰-۱۹۸۹) افزایش داده اما در بخش دوم این دوره خیر. این بدان معنا است که ضریب بی‌معنای لگاریتم (تورم) در مدل ۱ تأثیر تورم بر فرو ریزش مردم سالاری را به شکل درست نشان نمی‌داد زیرا در آن به ویژگی تغییر این تأثیر در طول زمان توجه نشده بود. در مدل ۲، لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) کماکان معنادار است و این حاکی از آن است که رشد آهسته یا منفی احتمال فروپاشی را، حتی بعد از آنکه تأثیر عامل زمان بر تورم مورد توجه قرار گرفت، افزایش می‌دهد.

ضریب مثبت لگاریتم (طول استقلال) در مدل ۲ نشان می‌دهد احتمال آنکه کشورهایی که مدت طولانی مستقل بوده‌اند (و در نتیجه می‌توان فرض کرد که نهادینه‌تر هستند) فروپاشی را تجربه کنند بیشتر است. این یافته مغایر استدلالی است که می‌گوید نهادینگی مردم سالاری را

جدول ۲- مدل‌های ریاضی فروپاشی مردم‌سالاری و گذار به مردم‌سالاری
گذار به مردم‌سالاری

متغیر تبیینی	مدل ۱	مدل ۲	مدل ۳	مدل ۴	مدل ۵
جدا شده	-۲/۵۳۰۷****	-۲/۲۸۸۹****	-۳/۳۰۰۱****	-۲/۳۳۷۶****	-۲/۵۰۸۸****
لگاریتم (سورم)	۰/۲۸۳۲	۱/۰۹۷۲**	۱/۰۸۵۲	-۰/۰۳۰۳	-۰/۲۶۵۷
لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی)	-۲/۷۹۵۷**	-۲/۱۶۰۹**	-۲/۱۳۷۶**	-۰/۰۵۲۱	-۰/۱۰۵۱
لگاریتم (فراموشی)	-۰/۳۶۶۷	-۰/۵۲۱۸*	-۰/۵۲۰۵*	۰/۸۹۶۷***	۰/۸۹۱۴***
شرف قز	۰/۰۰۷۲	۰/۰۱۰۲	۰/۰۱۰۶	۰/۰۰۲۷	۰/۰۰۱۱
فرسنگ‌کاتولیک‌خانه	-۰/۰۱۵۷	-۰/۰۱۰۹	-۰/۰۱۲۱	-۰/۰۰۷۵	-۰/۰۰۷۳
کل جمعیت	-۰/۰۰۲۹	-۰/۰۰۲۸	-۰/۰۰۲۳	-۰/۰۰۳۲	-۰/۰۰۲۶
فرد مسلمان به					
کل جمعیت	۰/۷۶۰۰	۰/۶۸۶۷	۰/۶۷۵۹		
روایتی					
رویه نظامی				۱/۳۳۷۲****	۱/۸۲۰۹****
لگاریتم	۰/۲۹۱۳	۰/۲۹۳۰	۰/۲۹۳۳	-۰/۲۰۸۸	-۰/۲۶۶۶
(طول عمر زنده)					
لگاریتم	۰/۶۰۶۹**	۰/۶۹۱۲**	۰/۶۲۳۲	-۰/۳۲۰۵	-۰/۲۹۰۵
(طول استلال)					
آمریکای لاتین			۰/۲۹۸۰	-۱/۹۳۹۳*	-۱/۹۲۱۹
لگاریتم (سالهای)	-۰/۶۱۲۲	-۰/۷۹۰۱*	-۰/۷۶۱۸*	۰/۱۶۱۰	۰/۱۷۶۷
مسوگراتوک ونومه					
دیوکراتیک					
وابستگی تجاری	-۰/۰۱۰۹	-۰/۰۰۷۳	-۰/۰۰۷۷	-۰/۰۲۱۹**	-۰/۰۱۹۵*
مردم سالاری	-۵/۷۰۲۱****	-۵/۰۴۰۹**	-۵/۲۱۰۰**	۵/۶۰۱۰**	۲/۹۹۹۰***
فرمنطقه					
سال	-۰/۰۷۶۷***	-۰/۰۸۹۲***	-۰/۰۸۸۵**	۰/۰۱۲۲****	۰/۰۲۲۷***
لگاریتم (سورم) حاصل		-۰/۱۰۲۷	۰/۱۰۱۵		۰/۰۹۸۵**
شماره ۱ شماره	۳۹/۵۳۲	۳۹/۵۳۲	۳۹/۵۳۲	۲۱/۱۵۰۲	۲۱/۱۵۰۲
۲- لگاریتم احتمال	۲۲۱/۳۰۶	۲۱۵/۳۶۹	۲۱۵/۳۲۶	۳۱۷/۹۱۶	۳۱۳/۱۲۵
بیشرفض‌های	۸۵/۱/۱۲/۵	۸۷/۲/۱۲/۵	۸۷/۱/۱۲/۵	۸۱/۲/۱۶/۹	۸۱/۶/۱۶/۷
ساختک					
و تاساختک					

سطوح معناداری: * ۰/۱۰ = * * ۰/۰۵ = * * * ۰/۰۱ = * * * * ۰/۰۰۱ =

تسهیل می‌کند. از آنجا که اکثر کشورهای جهان سوم که به مدت طولانی مستقل بوده‌اند در آمریکای لاتین واقع شده‌اند، شاید این یافته که مغایر برداشت و درک مستقیم ما از مسأله است بازتاب تأثیر خاص آمریکای لاتین باشد. برای آزمون این مسأله، متغیر آمریکای لاتین را به مدل افزودم. همان طور که مدل ۳ نشان می‌دهد، معناداری لگاریتم (طول استقلال) پایین‌تر از ۰/۱۰ است و این نشان می‌دهد که این متغیر نوعی تأثیر ناشناخته خاص آمریکای لاتین بر فروپاشی را تسریع می‌کند و نهادینگی از این نوع احتمالاً هیچ تأثیر مستقیمی در فروپاشی ندارد.

آمریکای لاتین فی‌نفسه در مدل ۳ معنادار نیست و این نشان می‌دهد احتمال آنکه کشورهای آمریکای لاتین به نسبت سایر کشورهای جهان سوم فروپاشی بیشتری را تجربه کنند، وجود ندارد.

با بازنویسی مدل ۳ به شکل زیر می‌توانیم درک روشنتری از چگونگی تأثیر تورم در فروپاشی مردم سالاری که در طول زمان ماهیتی متحول دارد، داشته باشیم.

$$(۱) \text{ (سال)} * ۰/۸۸۵ - \log(\text{تورم}) * ۱/۰۸۵۲ + ۳/۳۰۰۱ = \text{لگاریتم (شانس)} (۱)$$

$$(۲) \text{ (سال)} * ۰/۱۰۱۵ - ۱/۰۸۵۲ + \text{سال} * ۰/۸۸۵ - ۳/۳۰۰۱ =$$

هرچیز دیگر + log(تورم)

معادله ۲ نشان می‌دهد که ضریب لگاریتم (تورم) در جدول ۳ در واقع سال * ۰/۱۰۱۵ - ۱/۰۸۵۲ است. ارزیابی این عبارت در ارزشهای مختلف سال ضریب «شیب ساده» (simple slope) لگاریتم (تورم) در هر ارزش را نشان می‌دهد. این شیبهای ساده با افزایش سال کاهش می‌یابند، که نشان می‌دهد تأثیر مثبت تورم بالا بر احتمال فروپاشی در طول زمان کاهش می‌یابد. خطاهای معیار این شیبهای ساده به این شکل ارایه می‌شود:

$$C_3 * \text{سال}^2 + C_2 * \text{سال} + \sqrt{C_1} = \text{سال SE} (۳)$$

C_1 و C_3 و اریانسهای ضریب لگاریتم (تورم) و لگاریتم (تورم) * سال در مدل ۳ و C_2 کواریانس آنها است. (۶۰) آمار t که بر مبنای شیبهای ساده و خطاهای معیار آنها محاسبه شده است، نشان می‌دهد که این شیبها در سطح ۰/۰۵ برای ارزشهای سال از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۴ و در سطح ۰/۱۰ در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ معنادار هستند. به عبارت دیگر، تورم بالا تأثیر مثبت معناداری بر احتمال فروپاشی تا سال ۱۹۷۴ داشت و طی دو سال بعد تأثیر مثبت آن

در حدی حاشیه‌ای بود و از آن به بعد تأثیری نداشته است.

همچنین می‌توانیم از آثاری که در بالا مورد بحث قرار گرفتند چنین استنباط کنیم که گذار به مردم‌سالاری از همه متغیرهای مندرج در جدول ۱ جز متغیر ریاستی تأثیر می‌پذیرد، زیرا نوع نظام اجرایی تأثیر چندانی بر روند ایجاد مردم‌سالاری در رژیمهای غیر دموکراتیک و نیمه دموکراتیک نمی‌تواند داشته باشد. در اینجا هم مانند تحلیل فروپاشی، دلیلی برای این فرض وجود ندارد که ساختار علی سلسله مراتبی در میان متغیرها وجود داشته باشد. جز اینکه ممکن است متغیرهای بحران اقتصادی با برخی از دیگر متغیرها تعامل داشته باشند، بنابراین من تحلیل خود از گذار به مردم‌سالاری را با مدل ۴ جدول ۲ آغاز کردم که شامل همه متغیرهای مندرج در جدول ۱ جز متغیر ریاستی است: ضرایب لگاریتم (تورم) لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) هر دو در مدل ۴ بی‌معنا هستند و این نشان می‌دهد که تورم بالا و رشد آهسته یا منفی تأثیر مستقیمی بر گذار به مردم‌سالاری ندارند.

در اینجا نیز تعاملات لگاریتم (تورم) و لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) با متغیرهای ساختاری و سال را با افزودن عبارات تعاملی مربوطه به مدل ۴ به شکل مستقل، بررسی کردم و در مورد متغیر آمریکای لاتین هم همین‌طور.^(۶۱) تنها موردی که در بیشتر از ۰/۰۵ معنادار بود لگاریتم (تورم)* سال بود که در مدل ۵ نشان داده شده است. ضریب مثبت لگاریتم (تورم)* سال در مدل ۵ نشان می‌دهد که تورم بالا احتمال گذار به مردم‌سالاری را در مرحله اول دوره مورد بررسی کاهش داده، اما در مرحله دوم خیر.

متغیرهای ساختاری متعددی در مدل ۵ معنادار هستند. ضرایب لگاریتم (درآمد سرانه)، رژیم نظامی و مردم‌سالاری در منطقه هم مثبت و بسیار معنادار هستند که این نشان می‌دهد گذار به مردم‌سالاری در کشورهای جهان سومی نسبتاً توسعه یافته‌تر، با نسبت بالاتری از همسایگان دموکراتیک و دارای رژیمهای نظامی و نه غیر نظامی، محتمل‌تر است. ضریب وابستگی تجاری منفی و در سطح ۰/۰۶ معنادار است که نشان می‌دهد وابستگی تجاری زیاد به شکل محدودی احتمال گذار به مردم‌سالاری را کاهش می‌دهد. ضریب لگاریتم (طول استقلال) در مدل ۵ معنادار نیست (و اگر متغیر آمریکای لاتین را حذف کنیم کماکان فاقد اهمیت خواهد بود). این مسأله نشان می‌دهد که نهادینگی از این نوع هیچ تأثیری در گذار به مردم‌سالاری ندارد.

از تحلیل شیب ساده در مدل ۵ نیز استفاده کردم. ضریب لگاریتم (تورم) در اینجا برابر

است با سال *۰۹۸۵/۰۴۶۵۷+۰- . شیبهای ساده که از این عبارت ناشی می‌شود در بخش اول دوره مورد مطالعه منفی است اما با افزایش شمار سالها افزایش پیدا می‌کند و بعد از سال ۱۹۷۹ مثبت می‌شود. آمار ۱ برای این شیبهای ساده در سطح ۰/۰۵ تنها برای سالهای قبل از سال ۱۹۵۲ معنادار است. اما این شیبها در سطح ۰/۰۷ قبل از سال ۱۹۶۱ و در سطح ۰/۱۰ قبل از سال ۱۹۶۷ معنادار هستند که نشان می‌دهد تورم بالا تأثیر منفی محدودی بر احتمال گذار به مردم سالاری در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ داشته است. اگر چه این شیبهای ساده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نیز فاقد اهمیت هستند، سطح معناداری آنها در اواخر دوره مورد مطالعه افت می‌کند و به ۰/۱۶ در سال ۱۹۸۷ و ۰/۱۱ در سال ۱۹۸۹ می‌رسد.

هر ضریب متغیری که در مدل ۳ معنادار یا حدوداً معنادار است، در مدل ۵ معنادار نیست یا علامت آن عکس علامت قبلی است و بر عکس. این بدان معناست که فرآیند علی مؤثر در فروپاشی مردم سالاری تفاوت بنیادینی با فرآیند علی مؤثر در گذار به مردم سالاری دارد. اما نگاهی دقیقتر نشان می‌دهد که این فرآیندهای علی ممکن است در سطحی عمیقتر مکمل یکدیگر باشند: شش متغیر از هشت متغیر موجود در دو مدل که در یکی از مدلها ضرایب معنادار یا نسبتاً معنادار دارند، در مدل دیگر علامتشان برعکس است و تعدادی از آنها معنادار یا نسبتاً معنادار هستند. از آنجا که دو نوع تغییر رژیم که در اینجا مورد بررسی قرار گرفتند. پیامدهای متضادی برای مردم سالاری دارند، به نظر می‌رسد که این شش متغیر تأثیرات مشابهی در روند ایجاد مردم سالاری در دو وضعیت مورد بررسی دارند: اوضاعی که در آن امکان فروپاشی مردم سالاری هست و اوضاعی که در آن گذار به مردم سالاری ممکن است روی دهد. به عبارت دیگر، با وجودی که به نظر می‌رسد فرآیندهای علی مؤثر در دو نوع تغییر رژیم اساساً متفاوتند، ممکن است هر دو بازتاب منطق عمیقتر ایجاد مردم سالاری باشند که در هر دو وضعیت، عملکرد کم و بیش مشابهی دارد.

می‌توان این ابعاد متفاوت و مکمل را با استفاده از روندهای آماری که در بالا مورد بحث قرار گرفت، با دقت بیشتری بررسی کرد و این نکته را آزمود که آیا ضرایب در مدل ۳ تفاوت معناداری با ضرایب در مدل ۵ و عکس ضرایب مدل اخیر دارند، یا نه. از آنجا که رژیم نظامی در مدل ۳ وجود ندارد و برای همه مشاهدات در مجموعه داده‌های مورد استفاده در برآورد این مدل «۰» است، و از آنجا که ریاستی در مدل ۵ وجود ندارد، من این روندها را برای انجام آزمون تعدیل کردم. اولاً، از آنجا که دو مدل باید متغیرهای تبیینی یکسانی داشته باشند، در مدل‌های

ترکیبی هم رژیم نظامی و هم ریاستی را گنجاندم. ثانیاً، از آنجا که رژیم نظامی در نمونه مورد استفاده برای برآورد مدل ۳ برابر با «۰» است، همبستگی کاملی با نتیجه خود و متغیر ظاهری دارد که وجه تمایز دو نمونه محسوب می‌شود. بنابراین «عبارت جدا شده» و این متغیر ظاهری را حذف کردم و ارزشهای «۰» و «۱» رژیم نظامی را قبل از برآورد مدل‌های ترکیبی تغییر دادم این مدلها را در جدول ۳ نشان داده‌ام.

مدلهای ۳ و ۵ در این جدول برای همسازی با مدل‌های ترکیبی تعدیل شده‌اند. مدل ۳ تعدیل شده هیچ «عبارت جدا شده» ای ندارد و رژیم نظامی را شامل می‌شود. از آنجا که ارزشهای رژیم نظامی هم از «۰» به «۱» تبدیل شده‌اند، ضریب آن در مدل ۳ تعدیل شده با ضریب «عبارت جدا شده» در مدل ۳ یکسان است. سایر ضرایب در مدل ۳ تعدیل شده با ضرایب مربوطه در مدل ۳ یکسان هستند. در مدل ۵ تعدیل شده، ریاستی را به مدل ۵ اضافه کرده‌ام. ضریب ریاستی در مدل ۵ تعدیل شده معنادار نیست و همه ضرایب دیگر بسیار شبیه ضرایب مربوطه در مدل ۵ هستند، یعنی افزودن ریاستی تقریباً تأثیری در مدل نداشته است.

ضرایب در «مدل تفاضل» و «مدل حاصل جمع» در جدول ۳ برابر تفاوتها و حاصل جمع ضرایب در مدل ۳ تعدیل شده و مدل ۵ تعدیل شده هستند؛ سطوح معنادار آنها آزمونی است برای اینکه دریابیم آیا یک ضریب در هر یک از جفتها به ترتیب، با دیگری و عکس دیگری متفاوت است یا نه. مدل تفاضل نشان می‌دهد که ضرایب لگاریتم (درآمد سرانه) و مردم سالاری در منطقه در مدل‌های ۳ تعدیل شده و ۵ تعدیل شده تفاوت معناداری با یکدیگر دارند و ضرایب لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی)، رژیم نظامی و لگاریتم (سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک) تا حدودی با هم متفاوتند. البته از آنجا که رژیم نظامی به واقع در مدل ۳ «عبارت جدا شده» است، ضریب آن در اینجا معنادار نیست. با استفاده از روشهایی که در بالا مورد بحث قرار گرفت، می‌توان شبیه‌های ساده و آمار t لگاریتم (تورم) را لگاریتم (تورم) را برای ارزشهای متفاوت سال در مدل تفاضل محاسبه کرد. این کار نشان می‌دهد که شبیه‌های ساده لگاریتم (تورم) در مدل‌های ۳ تعدیل شده و ۵ تعدیل شده قبل از سال ۱۹۷۶ در سطح ۰/۰۵ و قبل از سال ۱۹۷۷ در سطح ۰/۱۰ تفاوت معناداری دارند. این یافته‌های متفاوت نشان می‌دهد که فرآیندهای علی مؤثر در فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری که در مدل‌های ۳ تعدیل شده و ۵ تعدیل شده آمده‌اند تفاوت بنیادینی با یکدیگر دارند.

جدول ۳ - آزمون نفاضل و حاصل جمع ضرایب

متغیر تبیینی	مدل ۳ تعدیل شده	مدل ۵ تعدیل شده	مدل تفاوت	مدل حاصل جمع
جدافده		-۲/۸۱۳۳۰۰۰۰		
لگاریتم (تورم)	۱/۰۸۵۲۰۰	-۰/۳۶۸۵	۱/۵۵۲۷۰۰	۰/۶۱۶۷
لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی)	-۲/۱۳۲۶۰۰	-۰/۱۱۳۶	-۲/۰۳۳۰۰	-۲/۲۶۱۷۰
لگاریتم (ارزاندسزالی)	-۰/۵۲۰۰۰	-۰/۹۱۳۳۰۰	-۱/۳۵۲۷۰۰۰۰	۰/۳۷۲۸
نسبت قرض	۰/۰۱۰۶	۰/۰۰۱۷	۰/۰۰۸۹	۰/۰۱۲۲
درصد کارولری پایه کل جمعیت	-۰/۰۱۲۱	-۰/۰۰۵۹	-۰/۰۱۸۰	-۰/۰۰۶۳
درصد مسلمانان	-۰/۰۰۲۳	-۰/۰۰۲۰	۰/۰۰۰۶	-۰/۰۰۵۳
به کل جمعیت				
وابستگی	۰/۶۷۵۹	۰/۲۱۰۲	۰/۲۶۵۵	-۰/۲۶۵۵
رژیم نظامی	-۲/۳۰۰۱۰۰۰۰	-۱/۸۹۹۶۰۰۰	-۱/۳۰۲۲۰۰	-۵/۲۹۸۰۰۰۰۰
لگاریتم (طول عمر روز)	۰/۲۹۳۳	-۱/۳۹۸۷	۰/۵۲۲۱	۰/۳۵۳۵
لگاریتم (طول استقلال)	۰/۶۲۲۲	۰/۲۶۸۷	۰/۵۲۲۱	۰/۳۵۳۵
نمره گای لاین	۰/۳۹۸۰	-۱/۸۱۳۲	۲/۲۱۲۲	-۱/۶۱۶۷
لگاریتم (سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک)	-۰/۷۶۱۸۰	۰/۱۷۵۳	-۰/۸۳۷۲۰	-۰/۵۸۶۵
وابستگی تجاری	-۰/۰۰۷۷	-۰/۰۱۹۵۰	۰/۰۱۱۸	-۰/۰۲۲۷۰۰
مردم بالای ۱۵ سال هر منطقه	-۵/۲۱۰۰۰۰	۵/۰۳۲۳۰۰۰	-۱۰/۲۵۲۳۰۰۰۰	-۰/۱۶۷۶۰۰
سال	-۰/۰۸۵۵۰۰۰	۰/۰۲۲۰	-۰/۱۱۰۵۰۰۰	-۰/۰۶۶۵۰۰
لگاریتم (تورم) سال	-۰/۱۰۱۵۰۰	۰/۰۹۷۱۰۰	-۰/۱۹۸۶۰۰۰	-۰/۰۰۲۲
شماره ۱ شماره	۲۹/۵۳۳	۳۱/۱۵۰۲	۸۰/۲۰۲۸	۸۰/۲۰۲۸
۲- لگاریتم احتمال	۲۱۵/۳۲۶	۳۱۳/۰۳۱	۵۲۸/۳۶۷	۵۲۸/۳۶۷
پیش بینی های همبستگی و نامهمانگ	۸۷۱۹/۱۲/۵	۸۱۹/۱۶/۳	۸۵۱۶/۱۲/۵	۸۵۱۶/۱۲/۵

سطوح معناداری: * ۰/۱، ** ۰/۰۵، *** ۰/۰۱، **** ۰/۰۰۱

مدل حاصل جمع نشان می دهد که ضرایب رژیم نظامی و وابستگی تجاری در مدل ۳ تعدیل شده در سطح ۰/۰۵ تفاوت معناداری با ضرایب معکوس در مدل ۵ تعدیل شده دارند؛ و ضرایب لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) و سال در مدل ۳ تعدیل شده در سطوح معناداری ۰/۷

و ۰/۱۰ به ترتیب از عکس آن ضرایب در مدل ۵ تعدیل شده متفاوت است. هیچیک از ضرایب دیگر در مدل حاصل جمع معنادار نیستند. به این ترتیب میزان تأثیر مثبت هر متغیر تبیینی در جدول ۳ جز رژیم نظامی، وابستگی تجاری، و شاید لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) و سال در تغییر رژیم در یک جهت تفاوت معناداری با تأثیر منفی آن در تغییر رژیم در جهت دیگر ندارد. برای مثال، براساس مدل‌های ۳ تعدیل شده و ۵ تعدیل شده، اگر لگاریتم (درآمد سرانه) یک واحد افزایش یابد و سایر متغیرها ثابت بمانند، لگاریتم (شانس وقوع) فروپاشی مردم سالاری ۰/۵۴۰۵ کاهش می‌یابد و لگاریتم (شانس وقوع) گذار به مردم سالاری ۰/۹۱۳۳ افزایش خواهد یافت، مدل حاصل جمع حاکی از آن است که این مقادیر تفاوت معناداری با هم ندارند. به این ترتیب، افزایشی در درآمد سرانه تأثیر بسیار مشابهی بر روند ایجاد مردم سالاری در دو وضعیت فوق‌الذکر دارد: احتمال فروپاشی در وضعیتی را که در آن احتمال فروپاشی وجود دارد تقریباً به همان اندازه کاهش می‌دهد که احتمال گذار به مردم سالاری را در وضعیتی که امکان آن هست، افزایش می‌دهد. همین در مورد بقیه متغیرهای جدول ۳ جز رژیم نظامی، وابستگی تجاری، و شاید لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) و سال، صادق است؛ و تحلیل شیب ساده حاکی از آن است که همین امر در مورد لگاریتم (تورم) در هر ارزش خاصی از سال صدق می‌کند.

ضریب رژیم نظامی، در مدل حاصل جمع نیز مانند مدل تفاضل معنادار نیست. ضریب وابستگی تجاری در مدل حاصل جمع - که در سطح ۰/۰۵ تا حدی معنادار است - نشان می‌دهد که تأثیر منفی محدود وابستگی تجاری بر احتمال گذار به مردم سالاری که در مدل ۵ تعدیل شده آمده (کمی) قویتر از تأثیر قابل ملاحظه آن در فروپاشی مردم سالاری است. ضریب لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) در مدل حاصل جمع حاکی از آن است که تأثیر مثبت رشد اقتصادی آهسته یا منفی در احتمال فروپاشی که در مدل ۳ تعدیل شده نشان داده‌ایم، تا حدی (در سطح معناداری ۰/۰۷) قویتر از تأثیر بی‌معنای آن در گذار به مردم سالاری است. ضریب سال در مدل حاصل جمع نشان می‌دهد که احتمال فروپاشی مردم سالاری در طول زمان و به میزانی نسبتاً سریعتر (معنادار تنها در سطح ۰/۱۰) از میزان ناچیزی که احتمال گذار به مردم سالاری در طول زمان افزایش یافته، کاهش پیدا کرده است (البته بعد از کنترل زمانی تورم و سایر متغیرها)؛ در نتیجه، با این استثناهای جزئی، مدل حاصل جمع نشان می‌دهد که فرآیندهای علی مؤثر در فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری مندرج در مدل‌های ۳ تعدیل شده و ۵ تعدیل شده کاملاً مکمل یکدیگرند و در نتیجه می‌توان گفت که منطق ژرفتر و نسبتاً

یکنواختی در مورد روند مردم سالاری هم در وضعیتی که امکان فروپاشی مردم سالاری هست و هم در شرایطی که امکان گذار به مردم سالاری وجود دارد، صادق است.

خلاصه و بحث

تحلیل تجربی فوق پیامدهای مهمی از نظر پنج فرضیه‌ای که در بالا مطرح کردیم و نیز از نظر درک ما از تغییر رژیم سیاسی دارد. فرضیه ۱ حاکی از آن بود که بحرانهای اقتصادی هم موجب فروپاشی مردم سالاری و هم گذار به مردم سالاری می‌شوند. تحلیل تجربی تا حدی مؤید این فرضیه است: بحرانهای تورمی احتمال فروپاشی را افزایش داده اما احتمال گذار در بخش اول دوره مورد بررسی را تا حدی کاهش داده‌اند، و بحرانهای رکودی احتمال فروپاشی را افزایش داده، اما در طول دوره مورد بررسی تأثیری در گذار نداشته‌اند. فرضیه ۴ حاکی از آن بود که بحرانهای اقتصادی دیگر موجب فروپاشی نشده‌اند اما موجب گذار به مردم سالاری در دهه ۱۹۸۰ شده‌اند. شواهد تجربی تا حدی مؤید این فرضیه نیز هست: بحرانهای تورمی در دهه ۱۹۸۰ دیگر تأثیری در فروپاشی یا گذار نداشته‌اند، اما بحرانهای رکودی کماکان به فروپاشی کمک کرده‌اند ولی در این دهه تأثیری در گذار نداشته‌اند.

این نتایج بحث بیشتری را طلب می‌کند. این یافته که بحرانهای اقتصادی موجب گذار به مردم سالاری نشده‌اند و حتی ممکن است در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ مانع آن شده باشند، مغایر استدلالی است که می‌گوید بحرانهای اقتصادی مشروعیت رژیمهای اقتدارگرا را نیز مثل رژیمهای دموکراتیک از بین می‌برد. نویسندگانی که این استدلال را مطرح می‌کنند تنها به برخی گذارهای دموکراتیک در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ توجه داشته‌اند. اگر چه بحرانهای اقتصادی ممکن است به دلیل برخی مسایل خاص به وقوع برخی از این گذارها کمک کرده باشند، یافته‌های من نشان می‌دهد که این بحرانها به شکل نظام‌بندی گذار به مردم سالاری را در سطح جهانی (چه در دهه ۱۹۸۰ و چه در کل دوره مورد بررسی)، تسهیل نکرده‌اند. علاوه بر این، در تحلیلهایی که به آنها اشاره‌ای نکرده‌ام، دریافتم که تأثیر تورم بالا و نرخ رشد آهسته یا منفی در هر دو نوع تغییر رژیم تفاوت معناداری برای کشورهای آمریکای لاتین و سایر کشورهای جهان سوم ندارد.^(۶۲) بنا بر این، یکی از نتایج این بررسی این است که تأثیر بحران اقتصادی در فروپاشی مردم سالاری بسیار متفاوت از تأثیر آن در گذار به مردم سالاری است. این مسأله را مورد بحث قرار خواهم داد.

این یافته که تورم تأثیر متفاوتی در زمانهای مختلف بر فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری داشته است - تا حدی - مؤید استدلال رمر و هانتینگتون مبنی بر این است که فرآیندهای مؤثر در روند ایجاد مردم سالاری در دهه ۱۹۸۰ بسیار متفاوت از دوره‌های قبل بوده‌اند.^(۶۳) نکات احتیاط آمیزی باید در مورد این یافته مطرح شود. اولاً، بحرانهای رکودی تأثیرات متفاوت زمانی نظیر آنچه در بحرانهای تورمی مشاهده شد، نداشتند. رمر و هانتینگتون در تبیین این مسأله به هیچ نکته‌ای اشاره نمی‌کنند. ثانیاً این یافته به عوامل بنیادینی که رمر به عنوان علل تأثیرات زمانی متفاوت تورم ذکر می‌کند نمی‌پردازد و بی‌تردید به استدلالهای بسیار عمومی‌تر در مورد موج سوم مردم سالاری که هانتینگتون مطرح می‌کند نیز مربوط نمی‌شود. سرانجام، با وجودی که تأثیرات زمانی متفاوت تورم که در بالا مطرح شد، در طول سال ۱۹۸۹ صادق بود، دلیل خاصی وجود ندارد که به این باور برسیم که در سالهای بعد نیز صادق است. بنابراین، اگرچه هم رمر و هم هانتینگتون به طور ضمنی برآنند که تغییراتی که در باب روند ایجاد مردم سالاری مورد بحث قرار داده‌اند، اساساً بازگشت ناپذیر است، این یافته با استدلال مالوی^(۶۴) مبنی بر اینکه شرایط اقتصادی تأثیرات بسیار مهمی در روند ایجاد مردم سالاری دارد، سازگار است.

در فرضیه ۲ آمده بود که عوامل ساختاری که در بررسی آثار مورد بحث قرار گرفتند فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری را به طریقی که نشان دادیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. از میان عواملی که می‌توانستیم در تحلیل بگنجانیم، چندین عامل به همان ترتیب که انتظار می‌رفت، فروپاشی و گذار را تحت تأثیر قرار داده‌اند: درآمد سرانه بالا که نماینده عوامل گوناگون اجتماعی - اقتصادی مربوط به توسعه است، احتمال گذار را افزایش و به شکل محدودی احتمال فروپاشی را کاهش می‌داد؛ رژیمهای نظامی احتمال گذار را به شدت افزایش می‌دادند؛ در کشورهایی که تجربه مردم سالاری یا نیمه مردم سالاری داشتند و بنابراین از درجه بالاتری از نهادینگی دموکراتیک برخوردار بودند، احتمال فروپاشی تا حدی کمتر بود؛ احتمال گذار در کشورهای دارای وابستگی تجاری به شکل محدودی کمتر بود؛ احتمال فروپاشی در کشورهایی که چند همسایه دموکراتیک داشتند، کمتر و احتمال گذار بیشتر بود؛ و احتمال فروپاشی طی بخش اخیر دوره مورد مطالعه - حتی پس از کنترل آثار زمانی متفاوت تورم و سایر متغیرها - کمتر بود.

بسیاری از این یافته‌ها با وجودی که کانون اصلی این تحقیق نیستند، حائز اهمیت

محسوب می‌شوند. یافته مربوط به درآمد سرانه، اهمیت گونه‌ای از وضعیت اجتماعی - اقتصادی مربوط به توسعه را که نظریه پردازان نوسازی برای تسهیل مردم سالاری مورد تأکید قرار می‌دهند، تأیید می‌کند. تأثیر مثبت و چشمگیر رژیم‌های نظامی در گذار به مردم سالاری مؤید این نکته است که تفاوت‌های چشمگیری در طول عمر رژیم‌های دموکراتیک و نیمه دموکراتیکی که نظامیان و غیر نظامیان رهبری آنها را به عهده دارند، به چشم می‌خورد، به این معنا که حکومت نظامیان عموماً ماهیتی استثنایی و کوتاه مدت دارد. این یافته‌ای جدید است زیرا آثار مربوط به گذار به مردم سالاری برای این تفاوت‌ها، تقریباً یا اصلاً اهمیتی قایل نشده‌اند. این یافته که تعداد زیاد کشورهای دموکراتیک در همسایگی یک کشور در هر دو وضعیت به ایجاد مردم سالاری کمک می‌کند، حاکی از آن است که تأکید آثار متأخر بر «اثر نمایشی» درست است و نیز نشان می‌دهد که سایر عوامل سیاسی بین‌المللی، مانند فشار کشورهای توسعه یافته یا سازمان‌های حقوق بشر، ممکن است به ایجاد مردم سالاری کمک کند. این یافته که وابستگی تجاری تا حدی مانع از گذار به مردم سالاری می‌شود نشان می‌دهد که عوامل اقتصادی بین‌المللی نیز ممکن است روند ایجاد مردم سالاری را تحت تأثیر قرار دهد. شایان توجه است که متغیرهای فرهنگی مبتنی بر مذهب و متغیر نظام ریاستی تأثیری در تغییر رژیم نداشته‌اند. اگرچه این عوامل در آثار مربوط به مردم سالاری بسیار مورد تأکید قرار می‌گیرند، ظاهراً هیچ تأثیری بر فروپاشی و گذار ندارند. به همین ترتیب، تنها یکی از سه سنجهٔ مربوط به نهادینگی، تأثیری محدود داشت که این نشان می‌دهد نقش نهادها نیز در آثار پیش از آنچه باید مورد تأکید قرار گرفته است.

در فرضیه ۳ گفته شد که بحران‌های اقتصادی همراه با برخی عوامل ساختاری که قبلاً مورد بحث قرار گرفتند، موجب فروپاشی و گذار می‌شوند. تنها عبارات تعاملی مشتمل بر آثار تقارنی که معنادار محسوب می‌شدند، عباراتی بودند که آثار زمانی متفاوت تورم را در بر می‌گرفتند. این یافته‌ها حاکی از آن است که تورم همراه با برخی عوامل که در زمان‌های مختلف تأثیرات متفاوتی دارند (شاید همانهایی که هانتینگتون و رمر مورد بحث قرار می‌دهند) عمل می‌کنند، اما یافته‌های مزبور نشان نمی‌دهد که این عوامل دارای تأثیر زمانی متفاوت هستند. شاهدهی دال بر آن وجود ندارد که بحران‌های اقتصادی در تقارن با عوامل ساختاری فوق‌الذکر که عموماً در دوره مورد مطالعه رو به افزایش بود، موجب تغییر رژیم می‌شود - این عوامل عبارتند از: درآمد سرانه، نهادینگی، تجربه پیشین دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک، و تعداد زیاد کشورهای

دموکراتیک در همسایگی کشور مورد مطالعه. همچنین شاهدهی دال بر آن وجود ندارد که بحرانهای اقتصادی (آن گونه که اودانل و دیگران استدلال می‌کنند در کشورهایی که از سطح نسبتاً بالای توسعه برخوردارند یا آن گونه که لیتنس به طور ضمنی می‌گوید که کشورهایی که از نظر قومی ناهمگن هستند یا نظامهای ریاستی دارند) به طور خاص بیشتر باعث فروپاشی شود.

سرانجام در فرضیه ۵ گفتیم که فرآیندهای علی مؤثر در فروپاشی و گذار اساساً مشابهند. این نشان می‌دهد که این فرآیندها در کل در تغییر رژیم مؤثرند نه آنکه تنها باعث تغییر رژیم در جهتی خاص شوند. مدل تفاضل در جدول ۳ نشان داد که چندین متغیر مهم ضرایب معناداری متفاوتی در مدلهای فروپاشی و گذار داشتند و چندین متغیر دیگر تنها تا حدی معنادار بودند که این نشان می‌دهد دو مدل، تفاوت بنیادین با هم دارند. بنابر این به نظر می‌رسد که فرضیه ۵ صادق نیست. علاوه بر این، مدل حاصل جمع در جدول ۳ نشان داد که ضرایب تقریباً همه متغیرها در مدل فروپاشی، تفاوت معناداری با معکوس همان ضرایب در مدل فروپاشی ندارند. این نشان می‌دهد که باوجود تفاوت بنیادین در فرآیندهای علی مؤثر در فروپاشی و گذار، این فرآیندها در حد چشمگیری مکمل یکدیگرند.

مهمترین بعد مکمل بودن از نظر اهداف ما این یافته است که هر دو نوع بحران اقتصادی عموماً احتمال فروپاشی را افزایش داده‌اند و احتمال گذار را طی دوره مورد مطالعه یا کاهش داده‌اند یا تأثیری در آن نداشته‌اند. این یافته حاکی از آن است که «رفتار استراتژیک» بازیگران سیاسی در دوره بحرانهای اقتصادی در هر دو وضعیت مورد مطالعه اساساً یکسان است: به نظر می‌رسد که بازیگران سیاسی بر این باورند که رژیمهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک مانع از حل بحرانهای اقتصادی می‌شوند و در نتیجه باید در چنین شرایطی از بین بروند یا از ظهورشان جلوگیری شود. می‌توان فرض کرد که این باور از این ایده رایج سرچشمه می‌گیرد که حکومتها در رژیمهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک عموماً نسبت به فشارهای مردمی پاسخگوتر هستند و بنابراین از توان کمتری برای انجام اقدامات لازم برای حل بحرانهای اقتصادی برخوردارند. اما تأثیر زمانی متفاوت تورم در هر دو نوع تغییر رژیم نشان می‌دهد که این بدبینی در مورد کارآمدی رژیمهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک طی دوره مورد مطالعه، حداقل در مورد بحرانهای تورمی، بسیار کاهش یافته است. به بیان کلی‌تر، جنبه تکمیلی موجود در مدل حاصل جمع حاکی از آن است که فروپاشی مردم سالاری و گذار به مردم سالاری هر دو برآیند منطق ژرفتر و نسبتاً یکسان ایجاد مردم سالاری هستند که هم در وضعیتی عمل می‌کند که امکان فروپاشی هست و

هم در شرایطی که ممکن است گذار رخ دهد.

نکات پایانی

اگرچه این یافته‌ها جالب هستند، باید این نکته را در نظر داشته باشیم که بسیاری از عواملی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند (و به نظر بسیاری از نویسندگان در تغییر رژیم نقش دارند) به عنوان متغیرهای تبیینی در تحلیل گنجانده نشده‌اند و برخی از عوامل هم شاید به دقت اندازه‌گیری نشده باشند. چشمگیرترین موردی که حذف شده عوامل معطوف به فرآیند هستند که در بسیاری از آثار اخیر در مورد گذار به مردم سالاری مورد بحث قرار گرفته‌اند، اما نمی‌توان آنها را به سهولت در طرح پژوهشی از این نوع که ما مورد استفاده قرار داده‌ایم، گنجانند. در نتیجه عوامل تعیین‌کننده تغییر رژیم که در بالا مشخص شده نباید به عنوان فهرستی جامع تلقی شود. علاوه بر این، علی‌رغم تلاش برای گنجاندن تعداد زیادی از متغیرهای کنترل در مدل‌های چند متغیری، حذف متغیرهای مهم تبیینی باعث بروز مسأله «اشتباه در تعیین خصوصیات» در این مدل‌ها می‌شود به این معنا که ممکن است روابط علی‌ای که این مدل‌ها نشان می‌دهند دقیقاً برآورد نشده باشند.

تأکید بر این نکته نیز حائز اهمیت است که در مطالعه سری‌های زمانی در کشورهای مختلف ضرورتاً به فرآیندهای علی و وسیع و نظام‌مندی توجه می‌شود که در زمانها و مکانهای مختلف دیده می‌شوند نه فرآیندهای علی خاصتری که تنها در زمانهای خاص و کشورها یا رژیم‌های خاص وجود دارند. این فرآیندها نیز برای جوامعی که تحت تأثیر آنها قرار دارند بسیار مهم هستند. به طور خاص، شواهدی که در بالا ارایه شد به این معنا نیست که بحرانهای اقتصادی هیچ تأثیری در گذار به مردم سالاری در برخی از کشورهای آمریکای لاتین در اوایل دهه ۱۹۸۰ نداشته‌اند، بلکه صرفاً بدان معنا است که تأثیراتی از این نوع به گونه نظام‌مندتری شکل گرفته‌اند.

این مطالعه متضمن دستاوردهای مهمی برای پژوهش‌های آتی در مورد تغییر رژیم است. اولاً این یافته که بحرانهای اقتصادی به شکل نظام‌مندی بر تغییر رژیم تأثیر دارند پرسشهای جالبی را برمی‌انگیزد. چرا تأثیر بحرانهای تورمی در طول زمان تغییر کرده اما تأثیر بحرانهای رکودی ثابت مانده است؟ آیا شرایط ساختاری بنیادینی که بحرانهای اقتصادی را به وجود می‌آورند (نظیر نیاز به «تعمیق» اقتصاد در روند صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات) تأثیر نظام‌مندی بر تغییر رژیم دارند؟ ثانیاً، این یافته که تأثیر تورم در طول زمان تغییر کرده است، این

پرسش را مطرح می‌کند که آیا تأثیر عوامل دیگر هم (همان طور که هانتینگتون به طور ضمنی مطرح می‌کند)^(۶۴) در طول زمان فرق می‌کند؟ ثالثاً، این یافته که رژیمهای نظامی و همسایگان دموکراتیک به روند ایجاد مردم سالاری کمک می‌کنند کاملاً جدید است و باید مطالعه بیشتری در مورد آن صورت گیرد: چرا رژیمهای نظامی چنین تأثیر چشمگیری دارند؟ آیا سایر انواع «آثار نمایشی» نیز در تغییر رژیم مؤثرند؟ به همین ترتیب، یافته‌های مربوط به وابستگی اقتصادی متضمن آن است که تأثیر عوامل اقتصادی بین‌المللی بر مردم سالاری باید مورد بررسی دقیقتری قرار گیرد.

سرانجام، این بررسی پیامدهای پژوهشی وسیعتری نیز دارد، از جمله، اینکه همراه با مطالعات دیگری که از روشهای آماری مشابهی استفاده می‌کنند^(۶۵) نشان می‌دهد که می‌توان از تحلیل تاریخ رویداد به عنوان رهیافت بسیار مفیدی برای مطالعه فرآیندهای تغییر سیاسی مشخص استفاده کرد. این بدان معناست که فنون آماری مورد استفاده در این مطالعات می‌تواند بسیار مفید باشد و همچنین طرحهای پژوهشی و مجموعه داده‌هایی که وقوع رویدادهای مشخص در چهارچوب تاریخی خاص را کانون توجه خود قرار داده‌اند، در مطالعه تغییر سیاسی می‌توانند بسیار سودمند باشند. همچنین این مطالعه نشان می‌دهد که عوامل همزمانی که در طول زمان تغییر می‌کنند، نظیر بحرانهای اقتصادی و نیز مدل‌های تأثیر-تعامل که ما را قادر می‌سازند تأثیر متفاوت این عوامل را در طول زمان بررسی کنیم، در مطالعه تغییر سیاسی مفید هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Mark J. Gasiorowski, "Economic Crisis and Political Regime Change", September 1994.

1. Guillermo A. O'Donnell, *Modernization and Bureaucratic Authoritarianism: Studies in South American Politics* (Berkeley: Institute of International Studies, University of California, 1973).

2. Daniel Lerner, *The Passing of Traditional Society* (Glencoe, IL: Free Press, 1958); Seymour Martin Lipset, "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy." *American Political Science Review*, 53(1959): 69-105; Karl W. Deutsch, "Social Mobilization and Political Development," *American Political Science Review*, 60: (1961) 493-514.
3. Lipset, *op.cit.*
4. Barrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World* (Boston: Beacon Press, 1966).
5. D.Rueschemeyer, E.H.Stephens and J.D. Stephens, *Capitalist Development and Democracy* (Chicago: University of Chicago Press, 1992).
6. Robert A. Dahl, *Polyarchy: Participation and Opposition*, (New Haven: Yale University Press, 1971); Lijphart Arend, *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration* (New Haven: Yale University Press, 1977); Edward N. Muller, "Democracy, Economic Development, and Income Inequality," *American Sociological Review*, 53(1988):50-68; Tatu Vanhanen, *The Process of Democratization: A Comparative Study of 147 States: 1980-1988*, (New York: Crane Russak, 1990).
7. Gabriel A. Almond, "The Intellectual History of the Civic Culture Concept," In Gabriel Almond and Sidney Verba, eds., *The Civic Culture Revisited*. (Boston: Little Brown, 1980).
8. Kenneth A. Bollen, "Political Democracy and the Timing of

- Development," *American Sociological Review*, 44 (1979): 572-587; Samuel P. Huntington, "Will More Countries Become Democratic?" *Political Science Quarterly*, 99(1984): 193-218.
9. Samuel P. Huntington, *Political Order in Changing Societies*, (New Haven: Yale University Press, 1968).
10. Lijphart, *op.cit.*
11. G. Bingham Jr. Powell, *Contemporary Democracies: Participation, Stability and Violence*, (Cambridge: Harvard University Press, 1982); Juan J. Linz, "The Perils of Presidentialism," *Journal of Democracy*, 1(1990): 51-69; Scott Mainwaring, "Presidentialism, Multipartyism and Democracy: the Difficult Combination." *Comparative Political Studies*, 29(1993): 198-228.
12. Huntington, *Political...*
13. Alain Rouquié, "Demilitarization and the Institutionalization of Military-Dominated Polities in Latin America," In O'Donnell, Schmitter, and Whitehead, *Transitions from Authoritarian Rule*, pp. 108-109.
14. Alfred Stepan, "The New Professionalism of Internal Warfare and Military Role Expansion", In Alfred Stepan, ed., *Authoritarian Brazil* (New Haven: Yale University Press, 1973).
15. Rougié, *op.cit.*
16. Ruth Berins Collier, *Regimes in Tropical Africa: Changing Forms of Supremacy, 1945-1975*, (Princeton: Princeton University Press, 1982); Myron Weiner, "Empirical Democratic

- Theory", in Weiner and Ergun Ozbudun, eds., *Competitive Elections in Developing Countries* (Durham, NC: Duke University Press,1987) ,pp. 19-21.
17. Kenneth A. Bollen, "World System Position,Dependence, and Democracy: The Cross-National Evidence," *American Sociological Review*,48(1983): 468-479; Mark J. Gasiorowski, "Economic Dependence and Political Democracy: A Cross-National Study," *Comparative Political Studies*,20(1988): 489-515; Lev S., Gonick, and Robert M. Rosh, "The Structural Constraints of the World-Economy on National Political Development," *Comparative Political Studies*, 21(1988):171-199.
18. Edward N. Muller, "Dependent Economic Development, Aid Dependence on the United States, and Democratic Breakdown in the Third World," *International Studies Quarterly*, 29(1985): 445-470; Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran* (Ithaca: Cornell University Press,1991).
19. Samuel P. Huntington, *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century* (Norman: University of Oklahoma Press,1991), pp. 100-106.
20. Peter Gourevitch, "The International System and Regime Formation", *Comparative Politics*, 10(1978):419-438;Robert H., Jackson and Carl G. Rosberg, "Why Africa's Weak States Persist: The Empirical and Juridical in Statehood," *World Politics* 35(1982):1-24.

21. Charles F. Cnudde and Deane E. Neubauer, eds., *Empirical Democratic Theory* (Chicago: Markham,1969); Vanhanen, *op. cit*; Zehra F. Arat, *Democracy and Human Rights in Developing Countries* (Boulder: Lynne Rienner,1991); Axel Hadenius, *Democracy and Development* (Cambridge: Cambridge University Press,1992).
22. Dankwart A. Rustow, "Transitions to Democracy: Toward A Dynamic Model," *Comparative Politics*, 2(1970): 337-364.
23. Adam Przeworski, "Some Problems in the Study of the Transition to Democracy," In Guilermo. O'Donnell, Philippe Schmitter, and Laurence Whitehead,eds., *Transitions from Authoritarian Rule*(Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986).
24. O'Donnel, Schmitter, and Whitehead, eds. *Transitions from Authoritarian Rule* ; Di Plama Guiseppe, *To Craft Democracies: An Essay on Democractic Transitions* (Berkeley: University of California Press,1990); Herbert Kitschelt, "Political Regime Change: Structure and Process Driven Explanations," *American Political Science Review*, 86(1992):1028-1034.
25. O'Donnel, *Modernization.....*
26. Guillermo A. O'Donnel, "Reflections on the Pattern of Change in the Bureaucratic - Authoritarian State," *Latin American Research Review*,13(1978):3-38.; Guillermo A. O'Donnell, *Bureaucratic-Authoritarianism: Argentina 1966-1973,in Comparative Perspective* (Berkeley: University of California

- Press, 1988).
27. Linz, *Ibid.*
28. Nancy Bermeo, "Rethinking Regime Change," *Comparative Politics*, 22(1990): 359-377.
29. David Collier, ed., *The New Authoritarianism in Latin America* (Princeton: Princeton University Press, 1979); Karen L. Remmer and Gilbert W. Merkx, "Bureaucratic-Authoritarianism Revisited", *Latin American Research Review*, 17 (1982): 3-40; Gary Duty, *Industrialization and Regime Change in Developing Countries: A Cross-National Study* (Unpublished M. A. Thesis, Department of Political Science, Louisiana State University, 1991).
30. Robert R. Kaufman, "Industrial Change and Authoritarian Rule in Latin America: A Concrete Review of the Bureaucratic - Authoritarian Model," In Collier , *The New ...*; James R. Kurth, "Industrial Change and Political Change: A European Perspective," In *Ibid.*; William Crowther, "Philippine Authoritarianism and the International Economy," *Comparative Politics*, 18(1986): 339-356; Hyug Baeg, Im, "The Rise of Bureaucratic Authoritarianism in South Korea," *World Politics*, 39(1987): 231-257.
31. Nicos Poulantzas, *Fascism and Dictatorship* (London: New Left Books, 1974).
32. Albert Szymanski, *The Logic of Imperialism* (New York: Praeger, 1981), pp. 449-50; Calvin Y. Thomas, *The Rise of the Authoritarian State in Peripheral Societies*, (New York:

- Monthly Review Press,1984).
33. Riordan Roett, "The Foreign Debt Crisis and the Process of Redemocratization in Latin America," In William N. Eskridge, Jr.,ed., *A Dance Along the Precipice*, (Lexington, MA: Lexington Books,1985).
 34. Robert R. Kaufman,*Transition to Stable Authoritarian - Corporate Regimes: The Chilean Case* (Beverly Hills: Sage,1976).
 - 35.TomasE.Skidmore, "The Politics of Economic Stabilization in Postwar Latin America," in James M. Malloy, ed., *Authoritarianism and Corporatism in Latin America* (Pittsburgh: University of Pittsburg Press, 1977).
 36. Michael Wallerstein, "The Collapse of Democracy in Brazil: Its Economic Determinants", *Latin American Research Review*, 15(1980):3-40.
 37. Daniel Chirot, *Social Change in the Twentieth Century* (San Diego: Harcourt Brace Jovanovich,1977) PP. 76-77.
 38. Edward C. Epstein, "Legitimacy, Institutionalization, and Opposition in Exclusionary Bureaucratic - Authoritarian Regimes," *Comparative politics*, 17(1984): 37-54; Gordon Richards, "Stabilization Crises and the Breakdown of Military Authoritarianism in Latin America," *Comparative Political Studies*,18(1986):447-485; John Markoff, and Silvio R. Duncan Baretta, "Economic Crisis and Regime Change in Brazil: The 1960,s,and the 1980,s," *Comparative Politics*,22(1990): 421-444; Peter H. Smith, "Crisis and Democracy in Latin America," *World*

Politics, 43 (1991): 608-634.

39. O'Dannell, Schmitter, and Whitehead, *op.cit.*; Enrique A. Baloyra, *Comparing New Democracies: Transition and Consolidation in Mediterranean Europe and the Southern Cone* (Boulder: Westview,1987); James M. Malloy and Mitchell A. Seligson, eds. *Authoritarians and Democrats: Regime Transition in Latin America* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press,1987).
40. Karen L. Remmer, "Debt or Democracy? The Political Impact of the Debt Crisis in Latin America, " in David Felix (ed.), *Debt and Transfiguration? Prospects for Latin America's Economic Revival* (Armonk, NY: M. E. Sharp,1990).
41. Huntington, *The Third Wave...* , pp. 40-108.

۴۲. یکی از استثنائات مجموعه داده‌های نظامی سیاسی گر (T.R.Gurr) است. این مجموعه داده‌ها علاوه بر سنجه‌های ترتیبی ده امتیازی مردم‌سالاری و خودکامگی، شامل متغیری با عنوان «تغییر نظام سیاسی» است که موارد مشخصی از متغیر سیاسی را برای نمونه وسیعی از کشورها مشخص می‌کند. متأسفانه، تعریف گر از «تغییر نظام سیاسی» صرفاً بر تغییر در درجه دموکراتیک بودن یک کشور متمرکز نیست. بنابراین تغییراتی که این متغیر مشخص می‌کند همیشه با تغییر در سنجه‌های مردم‌سالاری و خودکامگی تقارن ندارد. در نتیجه این مجموعه از داده‌ها برای این پژوهش مناسب نیست. ر.ک:

Ted Robert Gurr, *Polity II: Political Structures and Regime Change, 1800-1986, ICPSR 9263*. (Ann Arbor, MI: Inter-University Consortium for Political and Social Research,1990).

43. Kenneth A. Bollen, "Political Democracy: Conceptual and Measurement Traps, " *Studies in Comparative International*

Development, 25(1990): 7-24.

44. Kenneth A. Bollen, "Issues in the Comparative Measurement of Political Democracy," *American Sociological Review*, 45(1980): 370-390.

۴۵. مجموعه داده‌هایی که در اینجا توصیف شده گونه‌ی ساده شده‌ای از مجموعه‌ای است که در مقاله ذیل مورد بحث قرار داده‌ام:

- Mark J. Gasiorowski, "The Political Regimes Project," *Studies in Comparative International Development* 25(1990): 109-125.

۴۶. مجموعه داده‌ها شامل مقوله چهارمی از رژیمها نیز هست: رژیمهای انتقالی یعنی رژیمهایی که در آن مقامات بالایی حکومتی یا خود به تلاشهای آگاهانه و نهایتاً موفقیت آمیزی برای ایجاد تغییر از یکی از سه نوع رژیم به دیگری دست می‌زنند یا به وضوح از چنین تلاشهایی آگاهند. در اینجا برای اجتناب از پیچیدگی بیش از حد تحلیل، این نوع رژیمها را نادیده گرفته‌ام و صرفاً آنها را به عنوان تداوم رژیمهای قبلی تلقی می‌کنم.

۴۷. کشورها و سالهایی که در آنها دولتهای «مدرن» تأسیس شدند عبارتند از: افغانستان (۱۷۴۷)، بوتان (۱۹۷)، چین (۱۹۱۱)، اتیوپی (۱۸۷۱)، ایران (۱۹۶)، لیبیا (۱۸۴۷)، نپال (۱۷۶۷)، تایلند (۱۹۳۲) و ترکیه (۱۹۲۱). هیچیک از این کشورها رسماً مستعمره نبوده‌اند. داوری من در مورد ایجاد دولتهای «مدرن» مبتنی بر مطالعه گزارشهای تاریخی است. از این داوریها صرفاً برای تعیین تاریخی که با تاریخ استقلال سایر کشورها در مجموعه داده‌ها سازگار باشد، استفاده می‌کنم. تاریخ استقلال برای ساختن متغیر طول استقلال ضروری است. رجوع کنید به یادداشت شماره ۵۲.

48. Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset (eds.), *Democracy in Developing Countries*, Four Volumes (Boulder: Lynne Rienner, 1990), Vol. 4, pp.XVI-XVII.

۴۹. مهمترین منابعی که مورد استفاده قرار داده‌ام مطالعات موردی موجود در منبع فوق، جلد‌های ۲-۴ بوده‌اند. همچنین تا حد زیادی متکی به منابع ذیل بوده‌ام:

Europea Publications, *Africa South of the Sahara* (London: Europa, 1992); Idem, *The Far East and Australia* (London: Europa, 1992); Idem, *The Middle East and North Africa* (London: Europa, 1993); *Political Hand Book of the World* (New York: MC Graw Hill); *Keesing's Rocord of World Events* (London: Longman),

همچنین در مواردی از منابع ذیل استفاده کرده‌ام:

Arfica Contemporary Record (Exeter: Africa Research Limited, Various Years); Howard J. Wiarda, and Hervey F. Kline, eds, *Latin American Politics and Development*, Second Edition (Boulder: Westview ,1985); David E. Long and Bernard Reich (eds.), *The Government and Politics of the Middle East and North Africa*, Second Edition (Boulder: Westview Press, 1986); John A. Wiseman, *Democracy in Black Africa: Survival and Revival* (New York: Paragon House, 1990).

50. Mark J. Gasiorowski, *The Political Regime Change Dataset* (Baton Rouge, LA: Center for Life Cycle and Population Research, Louisiana State University, 1993).

۵۱ در مورد اکثر کشورها این سنجه‌ها را بر مبنای شاخص قیمت مصرف و تولید ناخالص داخلی بر اساس اطلاعات نوار صندوق بین‌المللی پول (۱۹۸۸) ساخته‌ام و حتی الامکان با اطلاعات سال ۱۹۹۳ صندوق آنها را به هنگام کرده‌ام می‌توانید رجوع کنید به:

International Monetary Fund, *International Financial Statistics Yearbook 1988* (Washington: IMF, 1988); International Monetary Fund, *International Financial Statistics Yearbook 1993*. (Washington: IMF, 1993).

از آنجا که داده‌های مربوط به شاخص قیمت مصرف برای کشورهای نیکاراگوا، بولیوی،

شیلی آرژانتین، اوروگوئه، اوگاندا، بوتسوانا، لیبی و اندونزی موجود نبود، از تولید ناخالص داخلی تصحیح شده آنها به عنوان سنج تورم در این کشورها استفاده کرده‌ام. به همین ترتیب در مورد کشورهای سنگال، نیجر، ساحل عاج، بورکینافاسو، توگو، کامرون، گابن، کنگو، کنیا، رواندا، آفریقای جنوبی، لسوتو، ماداگاسکار، الجزایر، سودان، ترکیه، مصر و فیلیپین تولید ناخالص داخلی تصحیح شده به قیمت جاری همراه با شاخص قیمت مصرف را به عنوان سنج رشد واقعی اقتصادی به کار برده‌ام.

۵۲. درآمد سرانه، تولید ناخالص داخلی سرانه است که با شاخص زنجیره‌ای تعدیل شده تا قیمت‌های بین‌المللی را منعکس سازد با اکتباس از:

Robert Summers, and Alan Heston. "The Penn World Table (Mark 5): An Expanded Set of International Comparisons," *Quarterly Journal of Economics*, 56(1991): 327-368.

ش ت ق ز، درصد کاتولیک‌ها به کل جمعیت و درصد مسلمانان به کل جمعیت از منبع زیر گرفته شده است:

Charles Lewis Taylor and Michael C. Hudson, *World Handbook of Political and Social Indicators*, 2nd Edition (New Haven: Yale University Press, 1972).

منبع فوق داده‌های مربوط به یک سال را برای این سه متغیر ارائه می‌کند. از آنجا که این متغیرها بسیار آهسته تغییر می‌کنند، از این ارزشها برای تمامی سالهایی که مجموعه داده‌ها را شامل می‌شود (۸۹ - ۱۹۵) استفاده می‌کنم. ریاستی و رژیم نظامی از متغیر «مجریه مؤثر» از نوار منبع ذیل اخذ شده است که شامل داده‌های مربوطه تا سال ۱۹۸۸ می‌باشد:

Arthur S. Banks, *Cross-National Time-Series Data Archive: User's Manual*, Revised Edition (Binghamton, NY: Center for Social Analysis, State University of New York at Binghamton, 1979).

از آنجا که بنکس ارزش این متغیر را در پایان هر سال گزارش می‌کند، من از تأخیر یک ساله آن استفاده می‌کنم که ارزش این متغیرها را برای اولین روز سال جاری نشان می‌دهد. طول

حمر رژیم و طول استقلال به ترتیب تعداد سالهای پس از آخرین تغییر رژیم و استقلال یا تأسیس دولت مدرن را نشان می‌دهند، ارقام مربوطه را براساس داده‌های تغییر رژیم محاسبه کرده‌ام. سالهای دموکراتیک و نیمه دموکراتیک تعداد سالهایی را نشان می‌دهد که طی آن کشور رژیم دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک داشته است که این را هم بر اساس داده‌های تغییر رژیم محاسبه کرده‌ام.

وابستگی تجاری متغیر «باز» است که از مقاله سامرز و هستون برگرفته‌ام. مردم‌سالاری در منطقه میانگین نسبت ماههایی در سال جاری است که طی آن کشورهای منطقه مردم سالار بوده‌اند، محاسبه این متغیر مهم بر اساس مجموعه داده‌ها بوده است. مناطق شامل آمریکای لاتین، خاورمیانه و آفریقای شمالی، آفریقای جنوب صحراء، آسیای جنوبی (از پاکستان و افغانستان تا برمه) و آسیای شرقی است.

۵۳. پایین‌ترین ارزشهای این شش متغیر به ترتیب عبارت بودند از: ۱۸/۷-، ۳۵/۶-، ۲۱۲، ۰، و ۱. بنابراین قبل از گرفتن لگاریتم آنها، به ترتیب ۲۰، ۳۷، ۲۱۱-، ۱، ۱ و ۱۰ را به آنها اضافه کردم.

۵۴. کشورها و دوره‌های زمانی عبارتند از: الجزایر، ۸۸-۱۹۷۱؛ آروانتین ۸۹-۱۹۷۷؛ بنین ۸۶-۱۹۲۷؛ بولیوی، ۸۹-۱۹۶۶؛ برزیل، ۸۹-۱۹۶۶؛ بوركینافاسو، ۸۶-۱۹۶۱؛ بوروندی، ۸۹-۱۹۷۲؛ کامرون ۸۹-۱۹۷۲؛ جمهوری آفریقای مرکزی، ۸۹-۱۹۶۷؛ شیلی، ۸۹-۱۹۶۳؛ چین، ۸۹-۱۹۶۸؛ کلمبیا، ۸۹-۱۹۵۲؛ کنگو، ۸۹-۱۹۶۱؛ کاستاریکا، ۸۹-۱۹۶۲؛ جمهوری دومینیکن، ۸۹-۱۹۵۲؛ اکوادور، ۸۹-۱۹۵۳؛ مصر، ۸۹-۱۹۵۴؛ السالوادور، ۸۹-۱۹۵۳؛ اتیوپی، ۸۶-۱۹۶۸؛ گابن، ۸۹-۱۹۶۴؛ غنا ۸۹-۱۹۵۸؛ گواتمالا، ۸۹-۱۹۵۲؛ هاییتی، ۸۹-۱۹۶۰؛ هندوراس، ۸۹-۱۹۵۲؛ هند، ۸۹-۱۹۶۲؛ اندونزی، ۸۹-۱۹۶۲؛ ایران، ۸۹-۱۹۶۱؛ اسرائیل ۸۹-۱۹۵۳؛ ساحل عاج، ۸۶-۱۹۶۲؛ جامائیکا، ۸۹-۱۹۶۳؛ اردن، ۸۹-۱۹۷۱؛ کنیا، ۸۹-۱۹۶۴؛ کویت، ۸۸-۱۹۸۵؛ لسوتو، ۸۹-۱۹۷۵؛ لیبیا، ۸۶-۱۹۶۷؛ ماداگاسکار، ۸۹-۱۹۶۶؛ مالاوی، ۸۹-۱۹۷۱؛ مالزی، ۸۹-۱۹۷۲؛ موریتانی، ۸۹-۱۹۷۲؛ مکزیک، ۸۹-۱۹۵۰؛ مراکش، ۸۹-۱۹۵۹؛ میانمار، ۸۱-۱۹۵۲؛ نپال، ۸۶-۱۹۶۶؛ نیکاراگوا، ۸۷-۱۹۶۲؛ نیجر، ۸۹-۱۹۶۵؛ نیجریه، ۸۹-۱۹۶۰؛ پاکستان ۸۹-۱۹۵۵؛ پاناما، ۸۹-۱۹۵۲؛ گینه جدید پاپوا، ۸۹-۱۹۷۶؛ پاراگوئه، ۸۹-۱۹۵۲؛ پرو، ۸۹-۱۹۶۲؛ فیلیپین، ۸۹-۱۹۵۱؛ رواندا، ۸۹-۱۹۶۸؛ عربستان سعودی، ۸۹-۱۹۸۵؛ سنگال، ۸۹-۱۹۶۹؛ سیرالئون، ۸۹-۱۹۶۵؛ سنگاپور، ۸۹-۱۹۶۶؛

آفریقای جنوبی، ۸۹-۱۹۵-۱۹۵۵؛ سریلانکا، ۸۹-۱۹۵۲-۱۹۵۲؛ سوئدان، ۸۹-۱۹۷۱-۱۹۷۱؛ سوریه، ۸۹-۱۹۶۱-۱۹۶۷؛ تانزانیا، ۸۸-۱۹۶۷-۱۹۶۷؛ تایلند، ۸۹-۱۹۵۵-۱۹۵۵؛ توگو، ۸۷-۱۹۶۵-۱۹۶۵؛ ترینیداد، ۸۹-۱۹۶۳-۱۹۶۳؛ تونس، ۸۹-۱۹۶۲-۱۹۶۲؛ ترکیه، ۸۹-۱۹۵۵-۱۹۵۵؛ اوگاندا، ۸۹-۱۹۸۳-۱۹۸۳؛ اوروگوئه، ۸۹-۱۹۶۷-۱۹۶۷؛ ونزوئلا، ۸۹-۱۹۵۲-۱۹۵۲؛ جمهوری عربی یمن، ۸۴-۱۹۷۴-۱۹۷۴؛ زئیر، ۸۹-۱۹۶۵-۱۹۶۵؛ زامبیا، ۸۹-۱۹۶۵-۱۹۶۵؛ زیمبابوه، ۸۹-۱۹۸۱-۱۹۸۱.

55. Nancy Brandon Tuma and Michael T. Hannan, *Social Dynamics: Models and Methods* (Orlando, FL: Academic Press, 1984);

Paul D. Allison, *Event History Analysis: Regression for Longitudinal Event Data* (Beverly Hills: Sage Publications, 1984);

Hans-Peter Blossfeld, Alfred Hamerle, and Karl Ulrich Mayer, *Event History Analysis: Statistical Theory and Application in the Social Sciences* (Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, 1989).

۵۶. احتمال یا شانس وقوع یک رویداد برابر است با احتمال رویداد (P) تقسیم بر یک منهای

$$P/(1-p) = \text{یعنی شانس وقوع}$$

57. Allison, *op.cit.*, pp. 14-22.

58. Leona S. Aiken, and Stephen G. West, *Multiple Regression: Testing and Interpreting Interactions* (Newbury Park: Sage Publications, 1991).

۵۹. برآورد همه مدل‌های ریاضی در اینجا با استفاده از SAS شماره ۶/۰۸ صورت گرفته است.

SAS به شکل غیر قابل تفسیری ارزشهای «۰» را به عنوان رویداد و ارزشهای «۱» را به عنوان عدم رویداد در نظر می‌گیرد، بنابراین من علامت همه ضرایبی را که در اینجا گزارش شده‌اند، معکوس کرده‌ام. توجه داشته باشید که درصد پیش‌بینی‌های هماهنگ و ناهماهنگ به ۱۰۰ اضافه نمی‌شوند، چون برخی از مشاهدات معمولاً «پیوندها» را پیش‌بینی می‌کنند.

60. Aiken and West, *op.cit.*, pp. 14-16.

۶۱ متغیر آمریکای لاتین و دو عبارت تکاملی مربوط به آن را نیز به مدل ۱ اضافه کردم، اما هیچکدام معنادار نبودند.

۶۲ برای بررسی این مسأله که آیا لگاریتم (تورم) و لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) تأثیر متفاوتی برای کشورهای آمریکای لاتین در مدلها ۳ و ۵ جدول ۲ داشته‌اند یا خیر، عبارات تعاملی را به این مدلها افزودم و آمریکای لاتین را در لگاریتم (رشد واقعی اقتصادی) و در لگاریتم (تورم) سال و دو متغیر هم‌نه آن ضربه کردم (رجوع کنید به، Aiken and West, *op.cit.*, pp. 49-51. هیچیک از این عبارات تعاملی معنادار نبودند.

۶۳ شایان توجه است سالهایی که تورم بالا دیگر اثر مثبت معناداری بر فروپاشی نداشته‌اند (۱۹۷۵) و تأثیر منفی محدودی برگذار داشته‌اند (۱۹۶۷) ارتباط نزدیکی با تاریخی دارد که هانتینگتون در کتاب موج سوم (*The Third Wave...*) به عنوان آغاز «موج سوم» از آن یاد می‌کند: ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، که گذار دموکراتیک در پرتغال آغاز شد.

64. James M. Malloy, "The Politics of Transition in Latin America," in Malloy and Seligson, *Authoritarians and Democrats*.